مقصود از سجده، خضوع و فروتنی و اطاعت در برابر کسی است که برای او سجده می‌شود؛ و برجسته‌ترین نمود آن، نهادن پیشانی بر روی زمین است، و نمودهای دیگری نیز دارد. بنابراین انسانی که در برابر خدا خاضع و فروتن است، در همهٔ حالات خود برای او سجده‌کننده است، حتی اگر ایستاده یا در حال راه رفتن باشد؛ برخلاف انسانی که در برابر خدا خاضع و مطیع نیست؛ زیرا او سجده‌کننده برای خدا شمرده نمی‌شود، حتی اگر پیشانی خود را بر زمین بگذارد.

(ر.ک: سید احمد الحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، جلد سوم).

از اسطوره تا حقیقت؛ دفاع از اعجاز سورهٔ فیل

سفر ۲۸ روزهٔ یونس نبی علیه‌السلام
قسمت سوم

قصهٔ تکرارشوندهٔ تکذیب و عذاب
قسمت دوم

مثبت‌اندیشان چگونه می‌اندیشند؟
قسمت دوم

حکایت عقل و جهل؛ کلید موفقیت
قسمت اول





سید احمدالحسن کیست؟

سید احمدالحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستادهٔ امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولدشده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول‌الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده‌اند و نیز فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به‌دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول‌الله به همهٔ جهان انتشار یافت. سید احمدالحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول‌الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همهٔ مردم ارائه داده و با آن، همهٔ علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده‌اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است:

از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه‌ها زین‌العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای اباالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام‌اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولینِ ایمان‌آورندگان است.»

غیبت طوسی، ص۱۵۰، ترجمهٔ فارسی: ص۳۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

از اسطوره تا حقیقت؛ دفاع از اعجاز سورهٔ فیل..... ۳

سفر ۲۸ روزهٔ یونس نبی (ع)..... ۱۰

آیا ما نیز روزی شاهد عذاب الهی خواهیم بود؟..... ۱۵

کلید موفقیت..... ۲۰

نیمهٔ پر لیوان..... ۳۱

نشریه زمان ظهور

شماره ۳۳۴، جمعه ۱ آبان ۱۴۰۵،
۱۲ جمادی‌الاولی ۱۴۴۸، ۲۳ اکتبر ۲۰۲۶
صاحب امتیاز: مؤسسهٔ وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESIN.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO

هرگونه برداشت از نشریه با ذکر منبع بلامانع می‌باشد.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات سازنده شما عزیزان است.

مقالات نشریه در سایت زمان ظهور و همچنین نرم‌افزار المهدیون در دسترس هستند.

www.zamanezohoor.com

اللهم صل علی ولی امرک الامام المهدی و عجل فرجه



از اسطوره تا حقیقت؛

دفاع از اعجاز سورهٔ فیل

به قلم احمد فقیر
و ستایش حکمت

چکیده

این مقاله با رویکردی تاریخی و کلامی به بررسی و دفاع از اعجاز سوره فیل در برابر شبهات اخیر آقای القبانچی می‌پردازد.[۱] محوریت این نوشتار، پاسخ به ادعاهای اوست که واقعهٔ اصحاب فیل را غیرواقعی یا در مغایرت با حکمت خدای حکیم می‌داند. این مقاله با تبیین مفهوم اعجاز، ماجرای اصحاب فیل را معجزه‌ای مادی و آشکار معرفی می‌کند که بر پایهٔ اتمام حجت برای منکران و پایان مهلت آنان است. این نوشتار توضیح می‌دهد که هدف ابرهه نه تبلیغ توحید، بلکه توسعهٔ نفوذ اقتصادی و سیاسی و انتقال مرکزیت تجاری از مکه به یمن بوده است؛ ازاین‌رو، دفاع الهی در این واقعه دفاع از بت‌پرستان نبوده، بلکه دفاع از بیت‌الله به‌عنوان نماد توحید و خاستگاه ظهور اسلام است. همچنین با استناد به منابع تفسیری-تاریخی تصریح می‌شود که حفاظت یا عدم حفاظت معجزه‌آسا از کعبه در دوره‌های مختلف، تابع حکمت الهی و میزان تأثیر آن در هدایت مردم است.

همچنین، این مقاله به اشکال‌های واردشده به امکان عبور فیل‌ها از مسیر یمن تا مکه را با ارجاعات جغرافیای تاریخی منطقه و محدود بودن تعداد فیل‌ها، و شواهد باستانی لشکرکشی ابرهه پاسخ می‌دهد. در نهایت، با تحلیل فلسفهٔ عذاب الهی، تأکید می‌کند که ارسال ابابیل برای ظهور آشکار نشانه‌های عذاب خداوند است.

مقدمه

قرآن کریم کتابی است که انسان را به تأمل، تدبر و سنجش خردمندانه دعوت می‌کند و در برابر تردیدها راه گفت‌وگو و آزمون را می‌گشاید. ازاین‌رو، بررسی شبهات دربارهٔ آن نه‌تنها ضعف نیست، بلکه فرصتی برای بازخوانی دقیق‌تر قرآن، تدبر در لایه‌های عمیق‌تر آن و کشف حقایق بیشتر از این وحی الهی است. هرچه پرسش‌ها منصفانه‌تر و دقیق‌تر مطرح شوند، جلوه‌های تازه‌تری از حقایق قرآنی آشکار می‌گردد؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) [۲] (آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟)

اخیراً کلیپی در فضای مجازی در حال انتشار است که به اعجاز سورهٔ فیل تشکیک وارد کرده است.

شکوفایی معرفت دینی در گرو این است که محقق، منصفانه به بازخوانی قرآن و اشکالات واردشده به آن بپردازد. در این راستا، می‌تواند از وقایع تاریخی برای درک بهتر برخی محتوای قرآنی کمک بگیرد. این نوع تحقیق منصفانه در قرآن خالی از اشکال است؛ به‌طوری که قرآن و صاحبان کتاب‌های آسمانی همواره اندیشمندان را به تأمل و تدبر در آن دعوت می‌کنند و از پذیرش کورکورانه حذر داده‌اند.

بررسی تشکیک به اعجاز سورهٔ فیل فرصتی مغتنم و محترم است تا به بازخوانی این رخداد عظیم الهی براساس علم و شواهد باستانی بپردازیم؛ و نه‌تنها از موضع ضعف به این اشکالات نمی‌نگریم، بلکه آن را تجربه‌ای برای دفاع از قرآن می‌دانیم؛ آن هم از منظر و نگاه ناصحانه و به‌دور از تعصبات جدال‌برانگیز.

همان‌طور که هدایت قرآنی بر پرهیز از جدال غیرمؤمنانه و دشمنی بی‌حاصل تأکید می‌ورزد،[۳] خاندان عصمت و طهارت، آل‌محمد (علیهم‌السلام) نیز همواره جویندگان حقیقت را به نگاهی موشکافانه و تدبّر در آیات الهی فراخوانده‌اند؛[۴] به همین خاطر، بر آنیم تا به بضاعت اندک و در وسع خویش، به بازخوانیِ اعجاز سورهٔ مبارکه «فیل» پرداخته و سهمی کوچک در تبیین و دفاع از حقانیت این کلام آسمانی ادا کنیم.

شبهۀ نخست:

چرا خداوند از مشرکان مکه در برابر مسیحیانِ یکتاپرست دفاع کرد؟

اشکال‌گیرنده می‌گوید:

مسیحیان اهل کتاب و موحد بودند و مکه مرکز شرک و بت‌پرستی بود. چرا خدا طرف مشرکان را گرفت و مسیحیان را نابود کرد؟

این شبهه را از دو زاویه واکاوی می‌کنیم:

پاسخ:

این مغالطه با دو حقیقت تاریخی و قرآنی رد می‌شود:

اول. هدف ابرهه هدایت مردم نبود، بلکه استعمار اقتصادی و سیاسی بود.

ابرهه به‌عنوان فرماندار حبشه در یمن، معبدی مجلل به نام «قُلَّیس» ساخت تا تجارت شبه‌جزیره را از مکه به یمن منتقل کند. هدف او تخریب کعبه برای رونق اقتصادی یمن و تحکیم سلطۀ امپراتوری روم شرقی بود. هدف او احاطه بر شریان تجاری عربستان بود، نه ترویج و گسترش دین عیسی مسیحیت.

از طرفی، در تفسیر آیات سورۀ فیل، بر کلمۀ «کید» (حیله و نقشه) تأکید شده که نشان‌دهندۀ ابعاد غیردینی و مصلحتی این حرکت است.

تأکید دقیق قرآن بر کلمۀ «کَیْد» در سورۀ فیل، گواهی می‌دهد که حملۀ ابرهه به مکه، ریشه در یک توطئۀ مصلحتی و مکر حساب‌شده‌ای داشت و نه فقط یک نبرد دینی. شاهد ما را می‌توان در گزارش کهن ابن‌هشام مشاهده کرد؛ جایی که ابرهه پس از بنا کردن معبد قُلَّیس در صنعا، اهداف واقعی خود را در نامه‌ای به نجاشی این‌گونه برملا کرد:

«ای پادشاه، من برای تو کلیسایی ساختم که جهان نظیر آن را به خود ندیده است، و آرام نمی‌گیرم تا زمانی که حج عرب را از کعبه به سوی این بنا بگردانم.»[۵]

اما تحلیل این نکته:

«حج عرب» در آن زمان صرفاً یک عمل عبادی نبود، بلکه بزرگ‌ترین «راه تجاری» شبه‌جزیره محسوب می‌شد که امنیتِ تجارت قریش را تضمین می‌کرد.

در کتاب أخبار مکة (ازرقی)، که از دقیق‌ترین مکه‌شناسان بود، می‌گوید: «ابرهه قصد داشت صنعا را به قطب اقتصادی تبدیل کند تا کاروان‌های تجاری که از جنوب (یمن) به شمال (شام) می‌رفتند، به‌جای مکه در صنعا متوقف شوند.»[۶]

همچنین در تاریخ طبری، نوشتۀ محمدبن جریر طبری، او به پیوند سیاسی میان حبشه و امپراتوری روم اشاره می‌کند. حبشه در واقع «پروکسی» یا نمایندۀ روم شرقی (بیزانس) در منطقه بود. تخریب کعبه به معنای نابودی استقلالِ نسبی قبایل عرب و الحاق کل شبه‌جزیره به قلمرو نفوذ روم بود تا راه ابریشم و مسیر ادویه کاملاً تحت کنترل آن‌ها درآید.[۷]

مستندات دیگر این گفته در منابع به شکل جامع درج شده است. [۸]

نگاهی دیگر
دفاع خدا از بیت بود، نه بت

کعبه، نماد توحید است، حریم امن الهی و ملک شخصی قریشیان نبود. و خداوند از «بت» دفاع نکرد، بلکه از «بیت» خود دفاع کرد؛ از حریم امن خویش که توسط حضرت ابراهیم بنا شده بود. کعبه بستری است برای اتحاد و اقتدار اسلام و مؤمنان. کعبه در جبل فاران، خاستگاه ظهور اسلام و آخرین پیامبر خداست.[۹] همان‌گونه که حضرت عبدالمطلب (ع) هنگام مواجهه با ابرهه، جمله‌ای تاریخی و با صراحت تمام فرمود که در منابع شیعه و سنی ثبت است:

«أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ لِلْبَیْتِ رَبٌّ یَمْنَعُهُ» «من صاحب شتران خود هستم و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع خواهد کرد.»[۱۰]

اینجا حکمت و ارادۀ خداوند بر حفظ و صیانت از بیت‌الله الحرام بوده است. و همین‌جا درصددیم پاسخ شبهۀ دیگر احمد القبانچی را که به این بحث مرتبط است، بدهیم.

شبهۀ دوم

چرا خدا کعبه را در برابر ابرهه نجات داد، اما در برابر منجنیق یزید و سیل نجات نداد؟

اشکال‌گیرنده می‌گوید:

اگر خدا کعبه را دوست دارد، چرا جلوی منجنیق حصین‌بن نمیر (سپاه یزید) و قرامطه و سیل را نگرفت؟ [۱۱]

می‌دانیم معجزه از عجز و ناتوان ساختن برمی‌آید؛ یعنی کسی نتواند هماوردی برایش خلق کند. شمشیری بُرنده که خرق عادت می‌کند، قوانین طبیعی را نقض می‌کند. گاهی معجزات آن‌قدر مادی هستند که دیگر ایمان آغشته به آن پذیرفته نمی‌شود؛ مانند معجزۀ شکافتن رودخانۀ نیل برای موسی علیه‌السلام و پیروانش که ایمان فرعون پس

از دیدن این رخداد مادی عظیم پذیرفته نشد. یا معجزهٔ طیراً ابابیل در سورهٔ فیل که این نیز معجزه‌ای مادی بود و فرصت را برای کافران انکارکننده به اتمام رسانید. اما اعجاز سورهٔ فیل و شبهاتی که به آن وارد شده چیست؟

پاسخ این شبهه را از زبان عالم آل‌محمد(ع)، سید احمد الحسن، می‌خوانیم:

«بیت‌الله‌الحرام (کعبه) حرمتی دارد و فرشتگان، این خانه را از تجاوزگری حفاظت می‌کنند. این محافظتِ معجزه‌وار، همیشه به وقوع نمی‌پیوندد، بلکه هنگامی اتفاق می‌افتد که مردم از این معجزه بهره‌مند شوند و از آن پند گیرند و به‌سبب آن، به راه مستقیم هدایت شوند. اما اگر انسان‌ها قسی‌القلب باشند و با هشدارها و عقوبت‌ها و مجازات‌های الهی یا آیات روشن خداوندی موعظه نشوند، منع کردن آن‌ها از عصیان و طغیان و تکبّر و نیز بازداشتن اجباری آن‌ها از راه جهنم، معنایی نخواهد داشت و چنین چیزی با وضعیت امتحان و آزمایش کردن انسان بر این زمین منافات دارد.

در زمان عبدالمطلب (ع) ـ جدّ محمد نبی (ص) ـ مردم از این نشانه بهره‌مند می‌شدند و از آن پند می‌گرفتند. علاوه بر این، چنین معجزه‌ای به حرمت عبدالمطلب و اهل‌بیت او و پیوند آن‌ها با آسمان اشاره داشت؛ چراکه عبدالمطلب (ع) یکی از اوصیای ابراهیم (ع) بود؛ ولی در زمان یزید (لع) مردم قسی‌القلب بودند و موعظه نمی‌پذیرفتند؛ حتی آن‌ها حرمت بزرگ‌تر از کعبه را، که همان حرمت حسین (ع) بود، شکستند، هنگامی‌که آن حضرت را کشتند و بدن پاک و مقدسش را مُثله کردند.

حسین (ع) در خطبه‌اش این مطلب را برای آن‌ها توضیح داد که پس از کشتن او، آن‌ها از هیچ هتک حرمتی ابا نخواهند داشت یا از پایمال کردن آن هیچ واهمه‌ای به خود راه نخواهند داد. با این حال، هنگامی که لشکر یزید لعنه‌الله از مدینه به‌سوی کعبه رهسپار شد، آن ملعون (مسلم‌بن عقبه)، فرماندهٔ لشکر اموی، جان باخت؛ ولی مردم بازنایستادند، بلکه با فرماندهی حُصین‌بن نُمَیر سکونی به پیشروی ادامه دادند تا کار به کوبیدن کعبه با منجنیق و کشتن ابن‌زبیر در حرم منتهی شد.»[۱۲]

بازگشت این نشانه در زمان امام مهدی علیه‌السلام

در ادامه، سید احمد الحسن می‌فرماید:

«انتهای کار، یعنی در زمان امام مهدی (ع)، از آنجاکه مردم به گوشه‌ای از فطرت بازمی‌گردند و با عقوبت‌ها و نشانه‌ها پند می‌گیرند، این نشانه دوباره به منصهٔ ظهور خواهد رسید و این بار هنگامی است که پس از خروج امام مهدی (ع) از مدینه و پناه بردن او به مکه، حرم خداوند سبحان و متعال، همان‌طورکه از معصومین (ع) نقل شده است، لشکر سفیانی بین مدینه و مکه به زمین فرو می‌رود.[۱۳]

مهم‌ترین علت در رخ دادن این نشانه یا تأخیر آن، بهره‌مند شدن مردم از آن، هدایت شدنشان به‌سبب آن و پند گرفتن، یا غفلت ورزیدنشان از آن و تکیه کردن آن‌ها به ماده و بازگردانیدن تمام اسباب و مسببات به آن است.»[۱۴]

شبههٔ سوم:

شبههٔ فیزیکی: فیل و عبور از بیابان (علمی و تاریخی)

مدعی در این ویدئو می‌گوید:

«فیل آب و علف زیادی می‌خواهد، بیابان یمن تا مکه خشک است و سرعت فیل کم است؛ پس داستان دروغ است.»[۱۵]

اما پاسخ علمی و جغرافیایی:

این شبهه نیز ناشی از عدم مطالعات جغرافیایی و همچنین آشنایی سطحی و مختصر او با مسیرهای باستانی است.

برای پاسخ به این شبهه چند گام برمی‌داریم.

مسیر حرکت ابرهه:

مسیر حرکت ابرهه از یمن به مکه، بیابان لم‌یزرع و ماسه‌ای نبوده که فیل‌ها را با مشکل حرکت و کمبود غذا مواجه کند؛ بلکه مسیر نسبتاً سرسبزی از جنوب به غرب شبه‌جزیره، شامل منطقهٔ عسیر و طائف، بوده است. بارندگی‌های فصلی داشته و در ضمن، وجود چاه‌های آب متعددی در طول این مسیر تجاری را نمی‌توان نادیده گرفت.

مستندات بیشتر برای تکمیل مطلب، برای خوانندهٔ محترم، در منابع درج شده است.[۱۶]

اما تعداد فیل‌ها:

برخلاف گفته‌های شبهه‌افکن، آقای احمد القبانچی، منابع تاریخی تصدیق نمی‌کنند که تمام ارتش ابرهه سوار بر فیل بوده‌اند. بلکه طبق روایات معتبر تاریخی، ابرهه تنها یک فیل (به نام محمود) یا در برخی منابع، حداکثر ۸ تا ۱۲ فیل، به همراه داشت که جنبهٔ تشریفاتی داشته است. حتی به‌منظور ایجاد رعب‌ووحشت، آن‌ها را با خود همراه کرده بود. و اینکه فیل‌ها ابزاری باشند برای تخریب دیوار کعبه.

بنابراین، بدنهٔ اصلی سپاه ابرهه را اسب‌سواران و شترسواران تشکیل می‌دادند. بنابراین، این اشکال نیز قابل ذکر نیست. [۱۷]

اما چرا با این تعداد، آن‌ها را اصحاب فیل نامیدند؟

این مسئله را از چند منظر باید بررسی کرد.

اینکه فیل در آن زمان در هیبت یک تکنولوژی رعب‌انگیز بود. در منابع تاریخی،[۱۸] تصریح شده است که ابرهه برای شکست اعرابِ حجاز که در آن روزگار با اسب و شتر می‌جنگیدند، «فیل» نه یک حیوان، که یک ماشین جنگی قدرتمند محسوب می‌شد. فیل برای آن‌ها مظهرِ قدرت مادی بود. قرآن با یک هوشمندی خاص، نام «اصحاب الفیل» را مطرح کرده؛ نماد قدرتِ متجاوز.

در واقع، این نام‌گذاری، تمسخرِ پوچ بودنِ قدرت غیرالهی است؛ یعنی آن‌ها با تکیه بر فیل‌هایشان آمدند و دیدید که چگونه در برابر قدرت الهی از هم پاشیدند. آمده بودند تا غرور اسلام را تضعیف کنند و خداوند خارشان کرد. چه کسی می‌تواند عزت و جلالی که خداوند بخشیده را بستاند؟

همچنین محمدحسین طباطبایی در تفسیر المیزان اشاره می‌کند که این نام‌گذاری برای بیانِ همان حادثهٔ مشهوری است که در میان مردم به «عام‌الفیل» (سال فیل) شهرت یافته بود.[۱۹]

بنابراین، قرآن کریم با انتخابِ عنوان «اصحاب الفیل» دقیقاً انگشتِ اشاره‌اش را روی نقطهٔ ضعف ابرهه گذاشته است؛ یعنی اتکایِ بیش از حد به تجهیزاتِ مادی.

منابع تاریخی غیرمسلمان:

جالب است بدانید کتیبه‌های تاریخی متعددی از دوران حمیر در یمن کشف شده، مانند کتیبهٔ مریخین یا کتیبهٔ RY ۵۰۶، متعلق به خود ابرهه بوده است که لشکرکشی‌های او به شمال و نجد و استفاده از سواره‌نظام را تأیید می‌کند. حضور فیل‌ها در ارتش‌های باستانی، مثل ایران در زمان ساسانیان، هم مرسوم بوده و این پدیده‌ای غیرممکن و محال نبوده است. بسیار جالب است که ابرهه در کتیبه‌هایش این لشکرکشی‌ها را تصدیق کرده و امروز، با وجود شواهد علمی و تاریخی، سعی در تکذیب آن دارند. در واقع، اشکال‌گیرندگان به چیزی تشکیک کردند که به طرق محکم و متقن ثابت و واقع شده است.

برخی این شواهد را بررسی می‌کنیم:

کتیبهٔ مریغان ۳ (Murayghān ۳)

در این کتیبهٔ کشف‌شده، ابرهه مستقیماً دستور حک این جمله را می‌دهد:

فرمان فتح اراضی قبیلهٔ مُضَر:

«به اراده و قدرت خداوند؛ پادشاه [ابرهه] سپاهیان یمن را فرمان داد تا بر سرزمین مُضَر بتازند و سرکشان را به انقیاد درآورند.»

(قبیلهٔ مُضَر از هم‌پیمانان قریش و کلیدداران حجاز بودند).

کتیبهٔ صخره‌ای مریغان ۱ (Ry ۵۰۶)

این کتیبه که در دل کوه‌های نجد (مسیر حجاز) تراشیده شده، گزارش نظامی شخص ابرهه از لشکرکشی به شمال است:

بیان مأموریت و انگیزهٔ جنگ از زبان خود ابرهه:

ترجمهٔ سطرها:

«به یاریِ رحمان و روح‌القدس؛ من، پادشاه ابرهه، این کتیبه را ثبت کردم هنگامی که قبایل [بنی] عامربن صعصعه سر به طغیان برداشتند و من لشکریانِ کِندَه و مُذحِج را به‌سوی آنان گسیل داشتم...»[۲۰]

شبههٔ چهارم:

چرا خدا کار را راحت‌تر نکرد؟ (قبض روح توسط عزرائیل با یک فرمان)

در ادامه، اشکال‌کننده می‌گوید:

چرا خدا به عزرائیل نگفت آن‌ها را قبض روح کند و خودش را به زحمت انداخت و پرنده فرستاد؟[۲۱]

پاسخ:

این اشکال بیشتر به لطیفه شبیه است و دخالت در امور خداوندی که به هر چیزی مقتدر است. در این اشکال، جای استدلال کلامی کاملاً خالی است. آیا گوینده نمی‌داند که مفهوم سختی و زحمت انداختن برای ذات قادر متعال اصلاً معنا ندارد؟

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) [۲۲]

(فرمان نافذ او، چون ارادهٔ خلقت چیزی کند، به‌محض این‌که گوید: «موجود باش»، بلافاصله موجود خواهد شد).

فقط کافی است خداوند اراده کند و آنچه او اراده کرده، محقق شود. فرقی نمی‌کند سنگ عذاب بر بال ابابیل باشد یا عزرائیل! آنچه مهم است، فلسفهٔ اجرای عذاب‌های الهی است. عذاب‌هایی مانند: طوفان نوح، صاعقهٔ عاد، صرصر ثمود و سجیل ابابیل. ارادهٔ الهی بر این امر واقع نشده است که عذاب این لشکر طغیان‌گر، مرگی ناگهانی و دسته‌جمعی و بدون نشانهٔ ظاهری باشد؛ که در این صورت، باز شبهه‌افکنان که در دلشان مرض شک و تردید دارند، آن مرگ دسته‌جمعی را به عنوان یک بیماری همه‌گیر، مثل طاعون، تفسیر کنند؛ بدون دخالت عذاب الهی. اما سنگ‌باران شدن توسط پرندگانی خاص، سندی آشکار و غیرقابل‌انکار بود. نقش دخالت غیب در این نوع عذاب

به‌شدت واضح بود؛ و تا امروز پندی است برای تمام مشرکان و کافران.

نتیجه‌گیری

تحقیق پیش رو، گامی هرچند کوچک در دفاع از ساحت مقدس قرآن در سورهٔ فیل است. امید است مقبول ناطق حقیقی قرآن، امام زمان علیه‌السلام، قرار گیرد. این پژوهش نشان می‌دهد شبهات واردشده ناشی از سطحی بودن بینش شبهه‌افکن و عدم آگاهی به مباحث تاریخی و دینی و حتی جغرافیایی بود.

قرآن کریم همان مادر مهربانی است که هویت و آزادی و انسانیت و ارتقای نفس را به بشریت هدیه داد. وظیفهٔ پژوهشگر آگاه این است که با سلاح علم و ایمان، در برابر هجمهٔ جاهلیت، در حد توان از این مادر آسمانی، کتاب الهی، دفاع کند. همانا آیات و نشانه‌ها نزد خداوند هستند و هرگاه او صلاح بداند و در علم خویش تأثیری برای مردم بداند، آن را فرو می‌فرستد.

الحمدلله رب العالمین

منابع:

[۱]ر.ک:

[۲] سورهٔ محمد، آیهٔ ۲۴.

[۳] سورهٔ کهف. آیهٔ ۵۴.

[۴] سورهٔ نساء، آیهٔ ۸۲.

[۵] سیرهٔ ابن‌هشام، ج ۱، ص ۴۳.

[۶] ابو ولید ازرقی، أخبار مکة و ما جاء فیها من الآثار، ج ۱، ص ۸۸.

[۷] طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۱۰۹.

[۸] مرحوم طبرسی در ذیل آیهٔ «أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ» اشاره می‌کند که نقشهٔ ابرهه (کید) نه برای نصرت دین، بلکه برای از بین بردن قداست مکه و انتقال مرکزیت آن بود. او به واقعهٔ «تخلیهٔ کعبه توسط فردی از بنی‌کنانه» اشاره می‌کند که در واقع، واکنشی به توهین اقتصادی و سیاسی ابرهه بود. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۸۲۶).

[۹] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۳. پاسخ به پرسش شمارهٔ ۶۹.

[۱۰] ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۴۳.

[۱۱] محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۹۸ (وقایع سال ۶۴ هجری، ذکر حریق کعبه)؛ کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۲۴ (روایتی از امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ تاریخچهٔ تخریب و بازسازی کعبه و اشاره به تخریب آن توسط حصین‌بن نمیر).

[۱۲] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۲، پاسخ به پرسش شمارهٔ ۳۹:

[۱۳] مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

[۱۴] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۲، پاسخ به پرسش شمارهٔ ۳۹:

[۱۵]ر.ک:

[۱۶] البلاد و الطُرُق فی شبه جزیرة العرب:
احمدبن ابی‌یعقوب (ابن‌واضح یعقوبی، متوفی ۲۸۴ ق)، البلدان (معروف به کتاب البلدان الکبیر)، مشخصات چاپ: بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق / ۲۰۰۲ م. ارجاع: ج ۱، ص ۲۴۸ (در شرح منازل و طُرق یمن به مکه و معرفی ایستگاه‌های پرآب کوهستانی عسیر).

بررسی تاریخی جغرافیای مسیر در سیره: عبدالملک‌بن هشام (ابن‌هشام، متوفی ۲۱۳ یا ۲۱۸ ق)، السیرة النبویة.

منبع جهت مطالعات بیشتر: ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ج ۲، ذکر قصهٔ اصحاب الفیل.

نقشه‌ای علمی و تاریخی ـ جغرافیایی از غرب و جنوب‌غربی شبه‌جزیرهٔ عربستان، با جهت شمال در بالا؛ در این نقشه، دریای سرخ، خط ساحلی شبه‌جزیرهٔ عربستان، یمن، ارتفاعات عسیر، مکه، جازان، ابها، طائف و صنعاء نمایش داده شود.

مسیر باستانیِ محتملی از صنعاء به‌سمت شمال و مکه، در امتداد ناحیهٔ ساحلی غربی و ارتفاعات، با خطچین قرمز تیره روی نقشه ترسیم شود. ترکیب‌بندی نقشه باید از نظر جغرافیایی دقیق و شبیه نقشه‌های حرفه‌ای باشد و شامل شبکهٔ طول و عرض جغرافیایی، پیکان جهت شمال، نوار مقیاس، زمین با رنگ بژ، دریا با رنگ آبی و برجستگی‌های ملایم برای کوهستان‌های عسیر و حجاز باشد.

شهرهای امروزیِ مرجع با نقاط سیاه و منزلگاه‌های تاریخی با دایره‌های توخالی مشخص شوند.



[۱۷] روایت تک‌فیل (فیل معروف به «محمود»):

محمدبن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ ق)، جامع‌البیان عن تأویل آي القرآن (تفسیر الطبری)، مشخصات چاپ: بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق / ۲۰۰۰ م (تحقیق احمد محمد شاکر). ارجاع: ج ۲۴، ص ۶۰۵ (ذیل تفسیر سورهٔ فیل، آیهٔ ۱؛ طبری تصریح می‌کند که ابرهه با یک فیل به نام «محمود» حرکت کرد)؛ ابن‌هشام، السیرة النبویة، همان چاپ الحلبی (۱۹۵۵ م)، ج ۱، ص ۵۱ (توضیح زانو زدن فیل ملقب به «محمود» در مرز حرم مکه).

[۱۸] مثل تاریخ طبری (ج ۱، ص ۹۴۵، انتشارات دارالتراث) و سیرهٔ ابن‌هشام (ج ۱، ص ۴۳)،

[۱۹] طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲۰، ذیل سورهٔ فیل.

[۲۰] حضور ابرهه در شمال شبه‌جزیره و نجد و استفاده از قوای نظامی بزرگ کاملاً همگام با باستان‌شناسی مدرن است. کتیبه‌های متعددی از خود ابرهه به خط سبایی کشف شده است؛ به ویژه کتیبه معروف به Ry ۵۰۶ (کشف‌شده توسط گونزاک ریکمنز) و کتیبهٔ مریغان ۱ (Murayghān ۱ / Ry ۵۰۶) که لشکرکشی‌های گسترده او به مناطق مرکزی نجد و حلیبان و سرکوب قبایل معدّ را مستند می‌کند. اگرچه در این کتیبه‌ها واژهٔ صریح «فیل» نیامده (که به علت کتیبه‌نگاری رسمیِ متمرکز بر قوای انسانی است)، اما ابعاد لجستیکی ارتش او را در جاده‌های تجاری اثبات می‌کند.





Arabs and Empir before Islam، نویسنده: Greg Fisher (گرگ فیشر)، مشخصات چاپ: آکسفورد، Oxford University Press، چاپ اول، ۲۰۱۵ م.

بقیه مستندات ذیل پاورقی درج شده است:

۱. گزارش اولیه و علمی کتیبهٔ Ry ۵۰۶:

مقاله/کتاب: *"Inscriptions sud-arabes, dixième série"* در مجلهٔ علمی بین‌المللی *Le Muséon*، نویسنده (باستان‌شناس): Gonzague Ryckmans (گونزاک ریکمنز)، مشخصات چاپ: دانشگاه لوون (Louvain)، سال ۱۹۵۳ م، دوره ۶۶. ارجاع: صفحات ۲۶۷ تا ۳۱۷ (به‌ویژه صفحهٔ ۲۷۵ به بعد که تحلیل کتیبهٔ Ry ۵۰۶ متعلق به ابرهه را ارائه می‌دهد).

۲. تحلیل مدرن کتیبه‌های ابرهه و انطباق با متون اسلامی:

کتاب Arabs and Empire before Islam، نویسنده: Greg Fisher (گرگ فیشر)، مشخصات چاپ: آکسفورد، Oxford University Press، چاپ اول، ۲۰۱۵ م. ارجاع: صفحات ۲۴۴ تا ۲۴۷ (بررسی کتیبه‌های ابرهه ازجمله کتیبهٔ مریغان و انطباق قلمرو نظامی او با گزارش‌های متون سریانی مانند پروکوپیوس و متون اسلامی).

[۲۱] ر.ک:

[۲۲] سورهٔ یس، آیهٔ ۸۲.

سفر ۲۸ روزهٔ یونس نبی (ع)

قسمت سوم



به قلمِ ستاره شرقی

گرچه قوم یونس در آغاز به پندها و هشدارهای آن پیامبر الهی اعتنایی نکردند و در غفلت و نافرمانی خویش پافشاری نمودند، اما با نمایان‌شدن نشانه‌های عذاب الهی و هشدارهای بیدارگر روبیل، دل‌هایشان لرزید و پرده‌های غفلت از دیدگانشان فرو افتاد. از زن و مرد، پیر و جوان، همگی با دلی شکسته و زبانی تائب به درگاه پروردگار خویش روی آوردند و با توبه‌ای راستین، آمرزش طلبیدند. لطف بی‌کران الهی نیز شامل حالشان شد و عذاب وعده‌داده‌شده از آنان برداشته شد.

در این بخش، به سرگذشت یونس پس از ترک قومش و ماجراهایی که در پی آن بر او گذشت، خواهیم پرداخت؛ داستانی آکنده از درس‌های عبرت و نشانه‌هایی از رحمت و حکمت پروردگار.

یونس در شکم ماهی

یونس بعد از ترک قومش به‌سوی دریا رفت و سوار برکشتی شد. زمانی که یونس سوار برکشتی بود، نهنگی در وسط دریا به دور کشتی می‌گشت. سرنشینان با مشاهدهٔ این صحنه ترسیدند و به خدا پناه بردند و به یکدیگر می‌گفتند: «بین ما کسی است که گناه بزرگی مرتکب شده است.» یونس با شنیدن این سخنان، خود را به‌عنوانِ گناهکار معرفی کرد و گفت که نهنگ به دنبال اوست و از مردم خواست او را به دریا بیندازند تا نهنگ آرام گیرد؛ اما آنان متوجه شدند وی پیامبر خداست و از این کار دوری جستند و برای انداختنِ یک نفر به‌عنوانِ طعمه قرعه انداختند. آن‌ها سه بار قرعه زدند و در هر بار نام یونس درآمد.[۱]

یونس به دریا افکنده شد و نهنگ او را بلعید. خداوند در آیهٔ ۸۷ سورهٔ انبیا می‌فرماید:

(وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) (و صاحبِ ماهی [حضرت یونس] را [یاد کن] زمانی که خشمناک [از میان قومش] رفت و گمان کرد که ما [زندگی را] بر او تنگ نخواهیم گرفت، پس در تاریکی‌ها [زیر آب و دلِ ماهی] ندا داد که معبودی جز تو نیست؛ تو از هر عیب و نقصی منزّهی؛ همانا من از ستمکارانم).

در آیهٔ فوق، سؤالاتی مطرح می‌شود؛ ازجمله:

قرارگرفتن یونس در صفِ ظالمان چگونه با مقام عصمت او سازگار است؟

او به چه کسی ظلم کرده بود؟

این ظلم چه بود؟

در برخی روایات، به این مضمون آمده است که یونس از میان قوم خود بیرون آمده و همین ترکِ اولی باعث شد که مورد غضب الهی قرار بگیرد.[۲]

به عبارتی، نداشتن صبر و تحمل بر هدایت قومش را علتی بر بلعیده‌شدن او توسط نهنگ می‌دانند. اما خداوند، یونس نبی را به‌عنوان یکی از پیامبران بزرگی یاد می‌کند که بر جهانیان برتری داده است:

(وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ) [۳] (و اسماعیل و یَسَع و یونس و لوط را [هدایت کردیم]، و همه را بر جهانیان برتری دادیم).

همچنین، در روایتی چنین آمده است:

«پیامبر(ص) با عداس مسیحی گفت‌وگویی داشتند که پیامبر از محل ولادت وی سؤال کرد. پس از آن‌که گفت از اهالی نینوا است، پیامبر(ص) گفت: پس از شهر یونس‌بن متی هستی. پیامبر(ص) درگفت‌وگویی با عداس، یونس را مردی شایسته، برادر خود و پیغمبر خدا معرفی کرد.»[۴]

شایسته نیست ترکِ قوم از سوی یونس نبی را نشانه‌ای از بی‌صبری یا ناتوانی در هدایت آنان بدانیم؛ چراکه پیامبران الهی ـ با وجود تفاوت در مراتب مقام و درجات ـ در هدف، یگانه‌اند و آن، اطاعت کامل از فرمان پروردگار و تلاش بی‌وقفه برای رهایی انسان‌ها از تاریکی جهل و گمراهی و هدایت آنان به‌سوی نور توحید و کمال است.

فرستادگان خدا همواره، با دلسوزی و پایداری، مردمان را به صراط مستقیم می‌خوانند و در این راه، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند. ترکِ قوم از سوی یونس را باید در پرتو حکمت الهی و حقایقی ژرف‌تر نگریست.

بر پایهٔ سخنان سید احمد الحسن، علت اصلی آنچه بر یونس گذشت، ناتوانی در تحمل ولایت امیرالمؤمنین(ع) بود. این ضعف در پذیرش ولایت، سبب شد یونس از رسالت خود روی‌گردان شود و در معرض عتاب الهی قرار گیرد. ایشان می‌فرمایند که این مسئله، جلوه‌ای از آزمایش بزرگ الهی بود؛ آزمونی که پذیرش ولایت الهی را در بطن

خود نهفته داشت و یونس در آن لحظه، از درک ژرف آن غفلت نمود:

«می‌توانی بپرسی یا تأویل نمایی که چگونه خداوند سبحان یونس(ع) را تهدید می‌کند یا وعده می‌دهد، درحالی‌که او یک پیامبر است؟! در حقیقت، خداوند نه او را تهدید کرد و نه وعده داد؛ بلکه پس از آن‌که یونس(ع) با خداوند سبحان و متعال مخالفت نمود و از رسالت روی‌گردانید و نتوانست بار ولایت علی‌بن ابی‌طالب(ع) را بر دوش کشد، با نشان‌دادن دوزخ به او و بردن او به درون آن، او را پرورش داد و بر او منت نهاد.»[۵]

یونس باید به مقام رسالت می‌رسید؛ و رسول باید مقامی مستقر در آسمان هفتم داشته باشد ـ بنابر آنچه در آثار سید احمد الحسن، ازجمله توحید، متشابهات، توهّم بی‌خدایی، نبوت خاتم و دیگرکتب ایشان آمده ـ دستیابی به این مقام، نیازمند پذیرش و اعتراف به ولایت امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب(ع) است.

یونس، برای آن‌که شایستهٔ این مرتبهٔ والا شود، می‌بایست بر ولایت علی(ع) اذعان کند و به منزلت قدسی او اقرار نماید. آنچه از سوی خداوند بر او روی داد، در حقیقت زمینه‌ای بود تا یقین یونس نسبت به این حقیقت عظیم کامل گردد و دل او با نور ولایت علی(ع) استوار شود.

همان‌گونه که حضرت آدم(ع) عهد ازلی خویش را لحظه‌ای به فراموشی سپرد، یونس نیز عهد ولایت را از یاد برد. و چنین بود که خداوند، در بیانی پربار و هشدارآمیز، در آیهٔ ۱۱۵ سورهٔ طه فرمود:

(وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا) (ما پیش‌تر از آدم پیمان گرفتیم، اما او فراموش کرد، و در او عزم راسخی نیافتیم).

از ابوجعفر(ع) روایت شده که فرمود:

«... سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا این محمد، فرستادهٔ من، و علی، امیرالمؤمنین، نیست؟ گفتند: بلی؛ پس نبوت برای آن‌ها ثابت گردید. سپس عهد و میثاق بر اولوالعزم گرفته شد که من پروردگار شما هستم و محمد، فرستادهٔ من، و علی، امیرالمؤمنین، و اوصیای پس از او، والیان امر من و خزائن علم من، و این‌که با مهدی دینم را پیروز می‌گردانم و دولت و حکومتم را آشکار می‌سازم و با او از دشمنانم انتقام خواهم گرفت و با او عبادت خواهم شد، چه با اکراه و چه با رضایت. همه گفتند: اقرار کردیم، ای پروردگار، و شهادت می‌دهیم. آدم نه اقرارکرد و نه انکار نمود. بنابراین، عزمی برای این پنج تن درباره مهدی تثبیت گردید، در حالی که آدم عزم و استواری در چنین اقرار و اعترافی نداشت که این همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که می‌فرماید: (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا) (ما پیش‌تر از آدم پیمان گرفتیم، اما او فراموش کرد، و در او عزم راسخی نیافتیم.) او آن را ترک گفت...»[۶]

این آیه، نه‌تنها سرگذشت آدم، بلکه رمزگشایی از سنتی الهی است که در سیر پیامبران تکرار می‌شود؛ سنتی که نشان می‌دهد راه رسیدن به مقام نبوّت و رسالت، بی‌پیمان ولایت و پذیرش جایگاه اولیای الهی، مسیر کمال را نخواهد پیمود.

امام علی(ع) می‌فرمایند:

«خداوند ولایت مرا بر اهل آسمان‌ها و اهل زمین عرضه نمود؛ آن‌که پذیرفت، به آن اقرار نمود و آن کس که نپذیرفت، انکارش نمود. یونس آن را انکار کرد و خداوند او را در شکم ماهی حبس فرمود تا به آن اقرار نمود.»[۷]

سید احمد الحسن می‌فرمایند:

«با این تأدیب، یونس دانست و بر علم و معرفتش نسبت به حضرت علی(ع) و مقامش افزوده شد. این‌که علی(ع) رهبر سربازان خداوند است.»[۸]

آنچه برخی مفسران در توجیه ماجرای یونس نبی(ع) گفته‌اند ـ که گویا علت خشم و ترک قوم، ناتوانی در تحمل آزار مردم یا روی‌گردانی ایشان از دعوت حق بوده ـ برداشتی سطحی و دور از حقیقت است. حقیقتی ژرف‌تر در پس این واقعه نهفته است که تنها با رجوع به نوری از هدایت آسمانی می‌توان آن را درک کرد.

یونس نبی(ع)، نه از سر ناتوانی در برابر سختی قوم، بلکه به‌سبب توقف در پذیرش ولایت وصی خدا، امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب(ع)، مورد عتاب الهی قرار گرفت. آن لحظهٔ درنگ، آن تأخیر در اعتراف به جایگاه خلیفهٔ خدا، کافی بود تا یونس را از مسیر رسالت دور سازد و در تاریکی شکم نهنگ گرفتار کند.

این ماجرا، تنها آزمون یونس نبود؛ بلکه سنت الهی آن

است که پیامبران نیز در مسیر نبوت خویش، با امر ولایت سنجیده می‌شوند. ولایت، سنگ محک ایمان و میزان صدق پیامبران در پذیرش امر خداوندی است. هرجا توقفی رخ داده، عقوبتی در پی آن آمده است؛ چراکه ولایت، روح دین و ستون رسالت است، و اعتراف بدان، شرط کمال یقین، حتی برای برگزیدگان الهی.

روایتی که به این امر اشاره می‌کند، از این قرار است؛ ثمانی روایت می‌کند: «عبدالله‌بن عمر بر امام زین‌العابدین(ع) وارد شد و به او گفت: ای پسر حسین، که می‌گویی یونس‌بن متی فقط به این دلیل در شکم ماهی گرفتار شد که ولایت جدم به او عرضه شد و او آن را نپذیرفت. فرمود: [درست است، مادرت به عزایت بنشیند.] ادامه داد: اگر راست می‌گویی، به من ثابت کن و نشانه‌ای نشانم بده. در این هنگام، امام دستور دادند چشمان من [راوی] و ابن‌عمر را با پارچه‌ای محکم بستند. پس از مدتی فرمان به باز کردن پارچه داد. ما به‌ناگاه خود را در کنار ساحلی یافتیم که امواجش خروشان بود. ابن‌عمر خطاب به امام گفت: ای آقای من! خون من به گردن شما خواهد بود؛ شما را به خدا سوگند می‌دهم به جانم آسیبی نرسانید. حضرت فرمود: [آرام بگیر و نظاره کن، اگر راست می‌گویی.] سپس فریاد زد: [ای ماهی یونس!] نهنگی سر خود را مانند کوهی عظیم از آب بیرون آورد، درحالی‌که می‌گفت: لبیک، لبیک، ای ولی خدا! حضرت فرمود: [تو کیستی؟] گفت: ای مولای من، من نهنگ یونس(ع) هستم. حضرت فرمود: [ما را از اخبار مطلع کن.] نهنگ گفت: ای مولای من، خداوند متعال هیچ پیامبری، از آدم تا برسد به جد تو محمد(ص)، را مبعوث نفرمود، جز این‌که ولایت شما را بر او عرضه کرد؛ پس هریک از انبیا که آن را پذیرفت، در سلامت و خلاصی واقع می‌شد و هرکس در پذیرش آن توقف و درنگ می‌نمود، به بلا و آزمایشی مبتلا می‌گردید؛ همانند خطای آدم، غرق شدن نوح، در آتش افتادن ابراهیم، در چاه افتادن یوسف، به بلا دچار شدن ایوب، به خطا افتادن داوود، تا این‌که یونس(ع) مبعوث شد و خداوند به او وحی کرد: ای یونس! ولایت امیرالمؤمنین علی و ائمهٔ راشدین از نسل او را بپذیر. یونس چنین پاسخ گفت: چگونه ولایت کسی را که او را نمی‌شناسم و ندیده‌ام بپذیرم؟ و با حالت غضب به راه افتاد. آنگاه خداوند تعالی به من وحی فرمود تا یونس را ببلعم و استخوان او را خرد نکنم. او چهل روز در شکم من دریاها را سیر می‌کرد و از میان ظلمات سه‌گانه ندا می‌کرد: (... أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) (... معبودی جز تو نیست، تو از هر عیب و نقصی منزّهی، همانا من از ستمکارانم). و ولایت علی و ائمهٔ راشدین از فرزندانش را پذیرفت. وقتی به ولایت شما ایمان آورد، پروردگارم به من فرمان داد تا او را به ساحل دریا بیندازم. آنگاه حضرت زین‌العابدین(ع) فرمود: ای ماهی، به خانه‌ات بازگرد. پس از رفتن او، آب آرام گرفت.»[۹]

بی‌تردید، امام علی(ع) نیز همچون دیگر بندگان، در مسیر پرمشقت امتحان دنیاگام نهاده است. اما آنچه او را از دیگران ممتاز می‌سازد، اخلاص بی‌مانندش در پیشگاه حضرت حق است؛ اخلاصی آن‌چنان ژرف و ناب که وی را به بلندترین مراتب قرب الهی می‌رساند؛ تا جایی که اگر پرده‌های غیب از برابر دیدگانش کنار رود، بر یقین او ذره‌ای افزوده نمی‌گردد. چراکه او باب نبی اعظم، محمد مصطفی(ص)، همان صاحب فتح مبین است و در لحظاتی که از محمد(ص) هیچ اسم و هیچ رسمی بر جای نمی‌ماند، مگر خداوند واحد قهار، باب یا علی(ع) سرگشته و ممسوس به ذات خداوند می‌شود و به مقام صاحب فتح مبین نائل می‌گردد.[۱۰]

علی(ع) دروازهٔ خدای در خلق و همان رحمان در خلق است.[۱۱]

سید احمد الحسن در بیان مقام والای امیرالمؤمنین(ع) چنین می‌فرمایند:

«علی(ع) همان انسان اول در میان خلایق است. حق‌تعالی می‌فرماید:

(وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ) (هیچ بشری را نسزد که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب غیب یا رسولی [چون فرشته] می‌فرستد؛ پس فرشته به اذن او آنچه را بخواهد وحی می‌کند؛ یقیناً او بلندمرتبه و حکیم است). [آیه ۵۱ سورهٔ شوری]

بشر، علی(ع) است و حجاب، محمد(ص)؛ و نیز بشر، ائمه‌اند و حجاب، علی(ع) و سخنگو (متکلم)، محمد(ص) یا الله در خلق است؛ و نیز بشر، انبیا و فرستادگان هستند

و حجاب، ائمه‌اند و متکلم، علی یا رحمان در خلق است.

علی(ع) ـ امامی که حتی کسانی که ادعای دوستی و موالات او را دارند نیز به او ستم کرده‌اند ـ فرموده است: من از پیامبران به اوصیا و از اوصیا به پیامبران می‌رسانم و خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر این‌که من دین او را قضا کردم و موفقیت او را فراهم ساختم و خداوند مرا به علم و پیروزی برگزید، و من دوازده بار نزد پروردگارم رفتم، پس او خود را به من شناسانید و کلیدهای غیب را به من عطا نمود.»[۱۲]

در پایان

آن‌گونه که بیان شد، مقام ولایت امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب(ع) مقامی است بس بلند و دست‌نیافتنی، چنان‌که حتی پیامبران الهی نیز اگر در پذیرش آن درنگی روا دارند، مشمول آزمایش و تأدیب الهی می‌شوند. حال، اگر پیامبری چون یونس(ع) تنها به‌سبب لحظه‌ای تأخیر در اذعان به این حقیقت والا گرفتار ظلمات ابتلا می‌شود، پس ما بندگان عادی چگونه خواهیم بود، آنگاه که این مقام آسمانی بر ما عرضه شود؟!

سید احمد الحسن، وصی و فرستادهٔ امام مهدی(ع)، می‌فرماید:

«آنچه از یونس(ع)، پیامبر خدا، انتظار می‌رفت این بود که به این امر عظیم اعتراف نماید: آن را کسی جز نبی فرستاده‌شده یا فرشتهٔ مقرّب یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد، طاقت تحملش نیست.»[۱۳]

یونس نبی(ع) از پذیرش ولایت امیرالمؤمنین(ع) امتناع ورزید و به‌سبب این نافرمانی، در دام عتاب الهی افتاد. اما این عقوبت، رحمتی در پردهٔ عذاب بود؛ چراکه یقینش را به کمال رساند و اعتراف قلبی‌اش به جایگاه ولیّ خدا، نجات‌بخش جانش شد.

آری، آنان که حامل پیام آسمان بودند، آزمون ولایت را نیز در مسیر نبوت خویش پشت‌سر گذاشتند؛ و ما نیز، اگر خواهان نجات و رستگاری هستیم، باید در برابر این امر عظیم، فروتنی کنیم و قلب خود را در برابر نور ولایت ولیّ خدا بگشاییم.

با ما همراه باشید؛ این داستان ادامه دارد...

منابع:

[۱] بلعمی، تاریخ‌نامهٔ طبری، ج۱، ص۵۸۵ - ۵۸۷؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج۱۴، ص۴۰۰.

[۲] مجلسی، بحارالأنوار، ج۱۴، ص۳۹۳.

[۳] سورهٔ انعام، آیهٔ ۸۶.

[۴] مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی، امتناع الاسماع، ج۹، ص۱۸۰.

[۵] سید احمد الحسن، متشابهات، ج۴، پاسخ به سؤال ۱۷۴.

[۶] شیخ کلینی، کافی، ج۲، ص۸ (همچنین: متشابهات، ج۴، پاورقی، ص۱۶۸).

[۷] محمدبن حسن الصفّار، بصائرالدرجات، نشر اعلمی، بیروت، ص۹۵.

[۸] سید احمد الحسن، متشابهات، ج۴، پاسخ به سؤال ۱۷۴.

[۹] ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج۳، ص۲۸۱؛ جزایری، قصص‌الانبیا، ص۴۹۳.

[۱۰] ر.ک. سید احمد الحسن، متشابهات، ج۱، پاسخ به سؤال ۱۰.

[۱۱] سید احمد الحسن، متشابهات، ج۳، پاسخ به سؤال ۷۸.

[۱۲] سید احمد الحسن، توحید، مبحث «بین خدای سبحان و وجه‌الله یا خدا در خلق»؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج۳۹، ص۳۵۰، نقل‌شده از تفسیر فرات کوفی.

[۱۳] سید احمد الحسن، متشابهات، ج۴، پاسخ به سؤال ۱۷۴.

قصهٔ تکرارشوندهٔ تکذیب و عذاب

آیا ما نیز روزی شاهد عذاب الهی خواهیم بود؟

قسمت دوم



به قلمِ نوردخت مهدوی

در قسمت پیشین، بیان کردیم هدف از خلقت، معرفت و عبادت خدای متعال است و جهت محقق شدن این هدف، خداوند متعال فرستادگان خویش را به‌سوی مردم ارسال فرمود تا چراغ راهی شوند برای آنان که خواهان هدایت‌اند. همچنین بیان شد حضور فرستاده در بین مردم پیش از عذاب، رحمتی الهی است. اما بنی‌آدم هیچ‌گاه با آغوش باز پذیرای رسولان الهی نشدند.

سنت گذشتگان در برخورد با فرستادگان

شاید اگر مردم می‌دانستند دنیایی که در آن زیست می‌کنند محلی است برای زندگی رسولانه، در مقابل حجت‌های الهی هرگز قد علم نمی‌کردند. زیستنی که فاصله آغاز تا پایانش چشم‌برهم‌زدنی است، مجالی نیست برای جمع کردن دنیایی که خود عاقبتش زوال است؛ یعنی آنچه در انتهای این زندگی دنیوی است بی‌شک نابودی است، چراکه دنیا خود سرآغازی دارد و در نهایت پایانی. پس جاودانگی در جهان دیگری است؛ آنجا که حقیقت بنده متعلق به آن است.

شاید اگر این‌گونه می‌اندیشیدیم، خود را مأموری می‌یافتیم که آمده تا در مسیر ظلمتکده دنیای دون، همراه با فرستاده الهی، دنیا را پر از نور حقیقتی کند که قلوب و ارواح بندگان با نشئه‌ای از آن، سجده‌گزار خدایی شوند که خلق را آفرید تا به بهشتش درآیند، نه اسیر عذاب سهمگین خشم او شوند.

آن زمان که وارد دعوت غریبانه و مظلومانهٔ وصی و فرستاده امام مهدی (ع)، سید احمد الحسن، شدم تازه معانی آیات وحی را درک کردم؛ آیاتی که غربت خلفای الهی در آن هویدا بود و عدم استقبال قوم از آنان.

داستان دسته‌بندی افراد در مواجهه با فرستادگان الهی، گویی از زمان آدم (ع) تا خاتم در حال تکرار شدن است. دسته‌ای همچون فرشتگان مطیع و سجده‌گزار شدند و دسته‌ای همچون ابلیس تمرد کرده و خود را از جرگهٔ مؤمنین به خلفای الهی خارج کردند و به انکار و تکذیب روی آوردند.[۱]

(سُنَّةَ اللَّهِ الَّتي قَد خَلَت مِن قَبلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبديلًا) [۲] (این سنّت الهی است که در گذشته نیز بوده است؛ و هرگز برای سنّت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت!).

و متأسفانه در هر زمانی تعداد تکذیب‌کنندگان فرستادگان الهی همیشه بیشتر از مؤمنان به دعوت آنان است و این جای بسی تأسف و البته تأمل دارد!

سید احمد الحسن در پاسخ به فردی که از ایشان می‌پرسد: «چرا صاحب‌الزمان در برنامهٔ ویدئویی ظاهر نمی‌شود تا دوستدارانش مطمئن شوند و حجت بر منکران اقامه گردد؟» می‌فرماید:

«... آیا قرآن خوانده‌ای؟ آیا نام نبی‌ای به نام نوح به گوشت خورده است؟ و آیا می‌دانی چقدر قومش را دعوت کرد؟ و آیا می‌دانی چند نفر از آنها به او ایمان آوردند؟ و آیا نام موسی (ع) و عیسی (ع) و محمد (ص) را شنیده‌ای؟ و آیا می‌دانی چقدر از مردمی که بصیرت خود را در این عالم مادی و در این حیات دنیوی تباه کرده بودند، یاری خواستند؟» [۳]

آیات قرآن شاهدی است بر گفتار سید احمد الحسن:

(قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ) [۴] (گفتند: ای نوح، اگر دست برنداری، به‌طور قطع سنگسار خواهی شد).

به جرم دعوت به خدا، حکم سنگسار برای نوح (ع) صادر کردند؛ او که نخستین پیامبر اولوالعزم بود؛ کسی که قومش را شب و روز، در نهان و آشکار، به‌سوی نور دعوت کرد.[۵] و کار را به جایی رساندند که نوح، آن اسوهٔ صبر و مدارا و مهربانی، با خدای خود چنین به نجوا نشست: (أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِر) [۶] (من مغلوب شده‌ام؛ پس یاری‌ام (پیروزم) کن). و یاری یا انتقام خدا برای نبی‌اش حاصل شد.[۷] و عذاب قومش را در برگرفت؛ قومی که سال‌ها به تمسخر و تکذیب و انکار پیامبر خود پرداختند و در چشم‌برهم‌زدنی اسیر خشم خدا شدند و جز هشتاد نفر همراه نوح (ع)، همه به هلاکت رسیدند.[۸]

عیسی (ع) نیز با علمای بنی‌اسرائیل مواجه شد. او در جامعه‌ای که خود را مؤمن می‌پنداشتند، اما از حقیقت ایمان کاملاً به دور بودند و گرفتار انواع بدعت‌ها و انحراف‌ها بودند، دعوت حق را بر مردم عرضه کرد؛ و باز هم معترضان به خلفای الهی و تکذیب‌کنندگان فریاد برآوردند و به مخالفت با عیسی (ع) پرداختند و در نهایت نیز، به‌زعم خود، او را به مسلخ صلیب کشاندند.[۹]

داستان دعوت رسول رحمت و مهربانی، محمد مصطفی (ص) مملو است از تمسخر و تکذیب و شکنجه و...

سید احمد الحسن با تأکید بر سختی‌های مسیر دعوت، به نقش بی‌بدیل پیامبر اسلام (ص) در این راه اشاره می‌کند. ایشان بر این باورند که هیچ‌کس به اندازهٔ محمد (ص) تحمل سختی‌ها و مشکلات را نداشته است. محمد مصطفی (ص)، با وجود تمام آزارها و اذیت‌هایی که از سوی مشرکان مکه دید، از پای ننشست و با صبر و استقامت به دعوت خود ادامه داد. ایشان با علم و حکمت خود به مبارزه با جهل و خرافات پرداخت و با توکل بر خداوند بر تمام مشکلات فائق آمد. داستان‌های بسیاری از شجاعت، صبر و استقامت پیامبر اسلام (ص) در تاریخ اسلام نقل شده است که هر یک از آنها الگویی برای تمام انسان‌های آزاده و عدالت‌خواه است.

سید احمد الحسن در این باره بیان می‌کند:

«اگر محمد (ص) دعوت اسلامی را بر عهده نمی‌گرفت، هیچ پیامبری به غیر از او نمی‌توانست آن را بر عهده بگیرد. پدر و مادرم به فدایش؛ چیزی را بر عهده گرفت که هیچ فردی غیر از او تاب تحملش را نداشت. دعوت را اقامه فرمود و با علمای گمراه و طاغوت‌هایی که بر مردم مسلط بودند، به مبارزه برخاست؛ یک بار با علمش، که فردی غیر از او، به‌جز علی (ع) که بابش بود، تاب تحملش را نداشت؛ همان‌طور که ایشان (ص) او را توصیف کرده است: «من شهر علم هستم و علی درِ آن است»؛ و یک بار با نیرویی که از توکلش به خداوند به دست آورده بود و همانندی برایش شناخته نشده است، با آنان به مبارزه برخاست.

در طائف ایستاد، درحالی‌که بر اثر سنگ‌هایی که بدن شریفش را خون‌آلود نموده بود، پر از درد بود و با پروردگارش با کلماتی مناجات می‌کرد که وقتی مؤمنان آن را می‌شنوند، دل‌هایشان به لرزه می‌افتد و چشمانشان اشک‌بار می‌گردد: «خداوندا، به تو شکایت می‌کنم از اندک بودن نیروی خود و کوتاه بودن چاره‌اندیشی‌ام و ناتوانی‌ام در برابر مردم. ای پروردگار ضعیفان، مرا به که وامی‌گذاری، درحالی‌که تویی پروردگار من؟ به دشمن تا امر مرا مالک شود؟ یا به فردی دور که بر من روی در هم کشد؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی، هیچ هراسی ندارم...» [۱۰]

نحوهٔ مواجههٔ مردم با قائم (ع)

مایلم این سرفصل را با کلامی از سید احمد الحسن آغاز کنم. ایشان می‌گوید:

«... عراقی که ابراهیم (ع)، پدر انبیا، دعوت آن حضرت و نیز کسانی را که به او ایمان آوردند ـ ساره و لوط (ع) ـ رد کرد و وی را در ابتدای حرکت و دعوتش نپذیرفت، قطعاً چنین رفتاری را با مهدی (ع) تکرار خواهد کرد ...» [۱۱]

گویی مواجههٔ مردم با دعوت همهٔ انبیا و اوصیا بار دیگر با دعوت قائم (ع) تکرار می‌شود و حتی با شدتی بیشتر:

امام صادق (ع) فرمود:

«عن الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ يَقُولُ: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ جُهَّالِ الْجَاهِلِيَّةِ قُلْتُ وَكَيْفَ ذَاكَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَتَى النَّاسَ وَ هُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَ الصُّخُورَ وَ الْعِيدَانَ وَ الْخُشُبَ الْمَنْحُوتَةَ وَ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَدْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَ الْقُرُّ».

«فضیل بن یسار گوید، شنیدم اباعبدالله [امام صادق] (ع) می‌فرماید: قائم ما هنگامی که قیام می‌کند، با جهالتی از سوی مردم مواجه می‌شود، شدیدتر از جهالتی که رسول خدا (ص) از جاهلان جاهلیت با آن مواجه شد؛ عرض کردم: آن چگونه خواهد بود؟! فرمود: رسول خدا (ص) به‌سوی مردم آمد، درحالی‌که آن‌ها سنگ و صخره‌ها و چوب‌های تراشیده‌شده (با نقش و نگار) را می‌پرستیدند؛ و قائم ما اگر قیام کند، به‌سوی مردم می‌آید، درحالی‌که هر کدام کتاب خدا را علیه او تأویل می‌کنند و با آن (کتاب خدا) احتجاج می‌کنند. سپس فرمود: منتهی به خدا قسم که عدالتش به درون خانه‌هایشان وارد می‌شود، همان‌گونه که گرما و سرما به خانه‌ها نفوذ می‌کند.» [۱۲]

روایت دیگری که شیعهٔ منتظر باید در آن تأمل کند:

امام صادق (ع) فرمود:

«اولین قائمی‌که از ما اهل‌بیت قیام می‌کند با شما با احادیثی سخن می‌گوید که طاقت تحمل آن را ندارید، پس علیه او خروج می‌کنید.» [۱۳]

دعوت مهدی اول، اولین قائم اهل‌بیت در آخرالزمان، یمانی موعود، سید احمد الحسن، مملو است از این بی‌مهری‌ها از جانب حکومت‌ها و مردمی که ندبه‌خوان بودند و ندای «العجل، العجل» سر می‌دادند. ازجملهٔ این بی‌مهری‌ها می‌توان اشاره کرد به:

-تخریب اولین حسینیهٔ ساخته‌شده به دست انصار امام مهدی (ع) در نجف اشرف توسط حکومت وقت عراق در سال ۲۰۰۵؛ [۱۴]

-در تنگنا قرار دادن سید احمد الحسن تا جایی که در سال ۲۰۰۶ ناچار به ترک محل سکونت خود و دوری گزیدن از مردم شدند؛ [۱۵]

-حمله به محل سکونت سید احمد الحسن در سال ۲۰۰۷ توسط نیروهای نظامی عراق. شایان ذکر است به مدد الهی، ایشان و همسر و فرزندانشان چند ساعت قبل از این حمله از این مکان خارج شده بودند و در حصن خدای رحمان قرار گرفتند؛ [۱۶]

-تخریب حسینیه انصار امام مهدی (ع) در کربلا در سال ۲۰۰۶ و دستگیری مؤمنان و اقدام به آزار و شکنجه توسط حکومت وقت عراق؛ [۱۷]

-محاصره و حمله به حسینیه نجف در سال ۲۰۰۷ و دستگیری و ضرب‌وشتم حاضران اعم از اساتید و طلاب حوزه که تعدادشان به ۱۶ نفر می‌رسید؛ [۱۸]

-حمله به اولین دفتر سید احمد الحسن در نجف اشرف (در نزدیکی روضهٔ حیدری ـ حرم امام علی (ع).) و دستگیری ۹ نفر از طلاب حاضر در آن مکان؛ [۱۹]

-دستگیری سید حسن حمامی (ره) در سال ۲۰۰۷؛ [۲۰]

-تخریب مجدد حسینیه انصار امام مهدی (ع) در کربلا در ماه صفر ۱۴۲۸ مطابق فوریه ۲۰۰۷ و دستگیری همهٔ اعضای حاضر در آنجا؛ [۲۱]

-هجوم نیروهای ناشناس مسلح ـ به‌همراه خمپاره ـ به حسینیه انصار امام مهدی (ع) در استان بصره در ماه صفر ۱۴۲۸؛ [۲۲]

-هجوم شبانه ـ ساعت ۲ نیمه‌شب ـ به منازل انصار امام مهدی (ع) در ژانویه ۲۰۰۸، در شهرهای بصره، ناصریه و نجف، و دستگیری ۴۶ نفر از مؤمنان به دعوت سید احمد الحسن و دستگیری دوبارهٔ سید حسن حمامی (ره) و شکنجه آنان ـ این دستگیری به یک سال زندان برای این مؤمنان منجر شد ـ و در پی این هجوم، دفتر سید احمد الحسن برای بار دوم بسته شد؛ [۲۳]

-در پی فتنه‌انگیزی احزاب مسلط، وقایع دردناکی در دهم محرم سال ۲۰۰۸ رخ داد که در آن، ده‌ها بی‌گناه ـ چه از انصار امام مهدی (ع)، چه نیروهای امنیتی یا عموم مردم ـ قربانی آن شدند، و در پی آن بیشتر انصار در کل عراق دستگیر و خانواده‌های آنان آواره شدند، و حسینیه‌های جدید در عماره و بصره و نجف و ناصریه و هفت‌قصر بغداد و مجرکبیر میسان بار دیگر تخریب شد؛ [۲۴]

-در سال ۲۰۱۱ مکتب نجف افتتاح شد؛ مکتبی که پیش از آن بارها مورد حمله و دستگیری حاضران و شکنجه و توهین به آنان، و مصادرهٔ اشیای مهم مانند دستگاه‌های کامپیوتر و موبایل و غیره قرارگرفته بود؛ [۲۵]

-در سال ۲۰۱۴ حسینیه فعلی کربلا بسته شد، و تلاش‌های بسیار در جهت متقاعد کردن مسئولان استان برای تغییر تصمیمشان بی‌فایده بود و تاکنون این حسینیه بسته است؛ [۲۶]

-در سال ۲۰۱۵ ساختمان حوزهٔ علمیه مهدویه و مؤسسهٔ مطالعات عالی در نجف اشرف افتتاح شد و باز هم مورد حملات و دستگیری انصار حاضر و غارت تجهیزات گران‌قیمت توسط نیروهای حکومتی ناشناس در نجف قرارگرفت؛ [۲۷]

-در ماه رمضان به تاریخ ۱۴/۴/۲۰۲۲ نیروهای مرتبط با شبه‌نظامیان، حسینیه مسیّب و دارایی‌ها و وسایل و قرآن‌ها و کتاب‌های دعا را به آتش کشیدند و سپس نیروهای امنیتی آنجا را بستند. در همان سال حسینیه کاظمین بارها مورد حمله قرارگرفت که منتهی به بستن آن شد و هنوز هم بسته است؛ [۲۸]

-در ۵ فوریه ۲۰۲۳ ساختمان مکتب سید احمد الحسن (ع) در نجف اشرف مورد تهاجم قرارگرفته و تمام حاضران در آن دستگیر شدند و تا زمان تهیهٔ این گزارش همچنان بسته است. [۲۹]

-یورش‌های پیاپی در سال‌های متعدد از جانب حکومت‌های شیعی ایران و عراق به خانه‌های مؤمنان به دعوت سید احمد الحسن؛

-حمله به عزاداران حسینی در تاسوعای سال ۱۳۹۶ شمسی توسط نیروهای حکومتی ایران؛ [۳۰]

- ضرب‌وشتم و دستگیری مؤمنان و صدور احکام سنگینِ زندان‌های چندساله و تبعید؛ [۳۱]

-یورش به منزل دکتر عبدالعالی منصوری [۳۲] و... .

خوانندهٔ گرامی، این‌ها مشتی نمونهٔ خروار است. شاید سال‌های آینده پرده از تک‌تک این جنایت‌ها در حق دعوت غریبانهٔ سید احمد الحسن برداشته شود.

مایلم در انتهای این فصل بخشی از کلام دکتر عبدالعالی منصوری ـ از انصار سید احمد الحسن ـ در جریان یورش به منزل خویش از سوی نهادهای امنیتی عراق، را با شما در میان بگذارم:

«در تمام مدت ایمانم به دعوت سید احمد الحسن، در معرضِ انواع ستم‌ها قرارگرفتم و اخیراً کار به‌جایی رسید که به خانه‌ام در نجف اشرف یورش بردند و خانواده و فرزندانم را به وحشت انداختند. این ماجرا در تاریخ ۲۰۲۳/۵/۶ رخ داد [....] نیروها [ی امنیتی] بدون اطلاع قبلی ساعت یک نیمه‌شب به خانه‌ام حمله کردند. همسر و فرزندانم در خانه بودند. علی‌رغم این‌که ما با دولت و دستگاه‌های امنیتی در ارتباطیم، ولی این بار اصلاً به ما خبر ندادند؛ بلکه مستقیم به خانه آمدند و با این بهانه که من از سوی نهادهای امنیتی احضار شده‌ام، به خانه یورش بردند؛ فقط برای این‌که من به دعوت سید احمد الحسن مؤمن بوده و معتقدم که احمد الحسن وصی و فرستادهٔ امام مهدی است.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود و باید به آن پرداخت این است: آیا هرکس اعتقادی مخالف اعتقاد شما حاکمان و مسئولان عراق داشته باشد ـ حتی اگر اعتقاد او مسالمت‌آمیز باشد، و هیچ کاری هم نکرده باشد، و خاطر هیچ‌کسی را آشفته نکرده باشد و با هیچ قانون اجتماعی هم مخالفت نکرده باشد ـ آیا این فرد مجرم است و تحت پیگرد نیروهای امنیتی قرار می‌گیرد؟ آیا این قانون عراق است که براساس آن حکومت می‌کنید؟ آیا اسلامی که شما

به آن منتسب هستید شما را به این کار فراخوانده است که هرکه با اعتقاد شما مخالف باشد باید نابود شود یا تحت فشار قرار بگیرد و باید خانواده‌اش را وحشت‌زده کنند و نیمه‌شب خانه‌اش هتک‌حرمت شود؟ [....]

آیا اسلام شما را به این کارها فراخوانده است؟ آیا اسلام به شما گفته هرکه با شما در اعتقاد معینی مخالفت داشت باید به او فشار بیاورید و به او ستم کنید؟ آیا اصول انسانی به شما می‌گوید هرکه با شما مخالف باشد باید به او ظلم کنید و او را تحت فشار قرار دهید؟ آیا قانون اساسی عراق چنین چیزی می‌گوید و شما را به این کار فرامی‌خواند؟ شما با کدام قانون حکومت می‌کنید؟ نه اسلام از چنین چیزی راضی است و نه انسانیت از آن رضایت دارد و نه آن قانونی که با دست خود نوشته‌اید. پس فقط یک چیز برای شما می‌ماند و آن این‌که با قانون جنگل حکومت می‌کنید. [.....]

ادعا می‌کنید منتسب به اسلام هستید، ولی به حدود آن عمل نمی‌کنید. ادعا می‌کنید منتسب به اهل‌بیت (ع) هستید، ولی به آموزه‌های آنها عمل نمی‌کنید. حقیقتی که امروز هر انسان منصفی می‌تواند آن را ببیند این است که شما با این عملکرد منفی، خودسرانه، شرم‌آور و وحشیانه برای اسلام و مذهب اهل‌بیت (ع) تصویر بسیار زشتی را ترسیم کردید. اسلام و مذهب اهل‌بیت را به‌گونهٔ بسیار زشتی معرفی کردید که هیچ‌کس با انتساب به آن شرافت و بزرگی نمی‌یابد. اسلام و مذهب اهل‌بیت از این عملکرد شما مبرا و بیزارند. [....]

حکومت کنونی امروز عراق، که حزب «الدعوة الإسلامية» در رأس آن است، در زمان نظام پیشین همواره از ظلم و ستم رنج می‌بُرد به‌خاطر افکار و اعتقادشان، و پیروان آنها تحت اذیت و آزار و ظلم و زندان و اعدام‌ها قرار داشتند. هرکسی که ماجرای آنها را می‌شنید، با آنها ابراز هم‌دردی می‌کرد و افکار عمومی هم با آنها هم‌دردی می‌کرد. ولی چقدر مایهٔ تأسف و ناامیدی است که همین‌هایی که خودشان در زمان نظام پیشین زیر ظلم و ستم بودند دقیقاً همان راه را رفتند، و رفتار همان حکومتی را در پیش گرفتند که قبلاً به آن‌ها ظلم نموده بود. شروع کردند به ستم بر مردم به خاطر طرز فکر آنها و عقیدهٔ آنها. و برای همین، پیروان سید احمد الحسن به انواع اذیت‌ها و ستم‌ها دچار شدند و حتی عبادتگاه‌های آنها هم در امان نمانده....» [۳۳]

خوانندهٔ گرامی، «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»!

ادامه دارد...

منابع:

[۱] سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۰-۳۴.
[۲] سورهٔ فتح، آیهٔ ۲۳.
[۳]سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۳، سؤال ۲۱۷.
[۴] سورهٔ شعراء، آیهٔ ۱۱۶.
[۵] سورهٔ نوح، آیهٔ ۵-۹.
[۶] سورهٔ قمر، آیهٔ ۱۰.
[۷] سورهٔ صافات، آیهٔ ۱۷۱-۱۷۳.
[۸] ر.ک: دکتر شیخ ناظم العقیلی، شکست منتظران، ص ۱۷.
[۹] سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۵۷؛ سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، سؤال ۱۷۹.
[۱۰] سید احمد الحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۱، روشنگری‌هایی از دعوت محمد (ص).
[۱۱]سید احمد الحسن، سفر حضرت موسی (ع) به مجمع البحرین، ص ۱۹.
[۱۲]محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۶۲؛ کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص۳۳۸.
[۱۳] محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۷۵.
[۱۴]
[۱۵] همان
[۱۶] همان
[۱۷] همان
[۱۸] همان
[۱۹] همان
[۲۰] همان
[۲۱] همان
[۲۲] همان
[۲۳] همان
[۲۴] همان
[۲۵] همان
[۲۶] همان
[۲۷] همان
[۲۸] همان
[۲۹] همان
[۳۰] سید احمد الحسن، پیک صفحه، ج ۱، ص ۷۲۳ و ۷۲۴.
[۳۱]
[۳۲] سید احمد الحسن، پیک صفحه، ج ۲، ص ۱۴۶.
[۳۳]

حکایت عقل و جهل؛

کلید موفقیت

قسمت اول

به قلم آفاق مصطفوی



مقدمه

عقل و جهل دو مفهوم بنیادین هستند که تأثیرات عمیقی بر زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها دارند. این دو به‌عنوان نمادهایی از دوگانگی‌های فکری، اخلاقی و رفتاری در کلام اهل‌بیت علیهم‌السلام مطرح شده‌اند. عقل، به‌عنوان نیرویی هدایت‌کننده و روشنگر، همواره در تلاش است انسان را به‌سوی آگاهی، حقیقت و رشد سوق دهد. در مقابل، جهل با تاریکی‌های خود، مانع از درک درست واقعیت‌ها و اتخاذ تصمیمات صحیح می‌شود.

بررسی لشکریان عقل و جهل نه‌تنها به ما کمک می‌کند تفاوت‌های بنیادینی را که میان این دو وجود دارد، شناسایی کنیم، بلکه اهمیت این موضوع در زندگی روزمره و تصمیم‌گیری‌های اجتماعی نیز نمایان می‌شود. در دنیای امروز که اطلاعات به‌سرعت در حال تغییر است و دسترسی به منابع مختلف آسان‌تر از هر زمان دیگری شده، درک و تشخیص بین عقل و جهل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این بررسی می‌تواند به ما کمک کند با تقویت عقل و آگاهی، از دام‌های جهل و نادانی بگریزیم و در مسیر رشد و پیشرفت فردی و اجتماعی گام برداریم.

در این مقاله، تلاش خواهیم کرد با تحلیل مختصر این دو مفهوم، نقش آن‌ها را در شکل‌دهی به رفتارها، تصمیمات و سرنوشت خود مورد بررسی قرار دهیم و بر لزوم تقویت عقل به‌عنوان نیرویی سازنده تأکید کنیم.

به همین دلیل بر آن شدیم حدیث امام صادق (علیه‌السلام) دربارهٔ هفتاد و پنج لشکر عقل و جهل را روایت کنیم، سپس آن را به‌طور مختصر و سلسله‌وار بررسی کنیم. در این مسیر، به تحلیل ویژگی‌ها و نقش هریک از سربازان عقل و جهل به تفکیک خواهیم پرداخت.

لشکریان عقل و لشکریان جهل

«شیخ کلینی در کافی از عده‌ای از یاران ما، از احمدبن محمد، از علی‌بن حدید، از سماعة‌بن مهران نقل کرده است که نزد امام صادق(ع) بودم؛ درحالی‌که در محضر ایشان جماعتی از شیعیان حاضر بودند. صحبت از عقل و جهل به میان آمد. امام صادق(ع) فرمودند: «عقل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید، و جهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید.» سماعه گوید: عرض کردم، فدایت شوم، غیر از آنچه شما به ما یاد داده‌اید نمی‌دانیم. امام صادق(ع) فرمود: «خداوند تبارک‌وتعالی عقل را آفرید. عقل اولین مخلوقش از روحانیون، از سمت راست عرش و از نورش بود. به او فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش آمد. خداوند تبارک‌وتعالی به او فرمود: تو را بر سرشتی عظیم خلق کردم و بر تمام مخلوقاتم کرامت بخشیدم. سپس جهل را از دریای شور و ظلمانی آفرید و فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش نیامد. خداوند عزّوجل فرمود: تکبّر ورزیدی؛ در نتیجه او را از رحمت خود دور کرد. سپس برای عقل هفتاد و پنج سرباز قرار داد. چون جهل این بزرگواری و عطای خدا را نسبت به عقل دید، دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد: پروردگارا، این هم مخلوقی است همانند من. او را آفریدی و گرامی‌اش داشتی و تقویتش کردی، و من ضدّ او هستم و در مقابل او توانایی ندارم. آنچه از لشکریان به او دادی به من نیز عطا کن. فرمود: بله می‌دهم؛ ولی اگر پس از آن نافرمانی کردی تو و لشکرت را از رحمت خود بیرون می‌کنم. عرض کرد: خشنود شدم. پس هفتاد و پنج سرباز به او عطا فرمود.

هفتاد و پنج سربازی که به عقل عنایت کرد به این قرار است: خیر که وزیر عقل است و ضد او را شرّ قرار داد که وزیر جهل است؛ ایمان و ضدّش کفر؛ تصدیق حق و ضدش انکار حق؛ امیدواری و ضد آن ناامیدی؛ عدل و ضد آن جور و ستم؛ خشنودی و ضد آن قهر و خشم؛ شکر و ضد آن ناسپاسی؛ چشمداشت به رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش؛ توکل و ضد آن حرص و آز؛ دل‌رحمی و ضد آن قساوت قلب؛ مهربانی و ضد آن خشم و غضب؛ دانایی و ضد آن نادانی؛ فهمیدن و ضد آن حماقت؛ عفت و خودداری‌کردن و ضد آن پرده‌دری؛ پارسایی و ضد آن رغبت به دنیا؛ نرمی و خوش‌رفتاری و ضد آن بدرفتاری؛ پرواداشتن و ضد آن گستاخی؛ تواضع و ضد آن خودبرتربینی؛ متانت و ضد آن شتاب‌زدگی؛ خردمندی و ضد آن بی‌خردی؛ خاموشی و ضد آن بیهوده‌گویی؛ فرمان‌برداری و ضد آن گردن‌کشی؛ تسلیم و ضد آن شک؛ صبر و ضد آن بی‌تابی؛ چشم‌پوشی و ضد آن انتقام‌جویی؛ بی‌نیازی و ضد آن فقر و نیازمندی؛ به‌یادآوردن و ضد آن ازیادبردن؛ به‌خاطرسپردن و ضد آن فراموشی؛ ابراز علاقه و ضد آن جدایی و قطع ارتباط؛ رضایتمندی به قسمت و ضد آن حرص‌ورزی؛ تشریک‌مساعی و ضد آن دریغ و خودداری؛ دوستی و ضد آن دشمنی؛ وفاداری و ضد آن بی‌وفایی؛ فرمان‌برداری و ضد آن نافرمانی؛ فروتنی و ضد آن خود بزرگ‌بینی؛ تندرستی و ضد آن مبتلاشدن؛ دوستی و ضد آن تنفر و انزجار؛ راست‌گویی و ضد آن

دروغ‌گویی؛ حق و ضد آن باطل؛ امانت و ضد آن خیانت؛ خلوص و پاک‌بودن و ضد آن ناخالصی‌داشتن؛ زیرکی و ضد آن کودنی؛ خوش‌فهمی و ضد آن کم‌توجهی و غفلت؛ شناخت و ضد آن انکار؛ مدارا و نرم‌عمل‌کردن و ضد آن بی‌پرده و عیان‌کارکردن؛ روراست‌بودن و ضد آن دغل‌بازی؛ کتمان و ضد آن فاش‌کردن؛ نماز و ضد آن تباه‌کردن نماز؛ روزه و ضد آن روزه‌خواری؛ جهادکردن و ضد آن فرار از جهاد؛ حج‌گزاردن و ضد آن شکستن عهد و پیمان؛ نگه‌داشتن سخن و ضد آن سخن‌چینی؛ نیکی به پدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر؛ باحقیقت‌بودن و ضد آن ریاکاری؛ نیکی و شایستگی (معروف) و ضد آن زشتی و ناشایستگی (منکر)؛ خودپوشی و ضد آن خودآرایی؛ تقیه و ضد آن بی‌پروایی؛ انصاف و ضد آن تعصب و جانب‌داری از باطل؛ خودآرایی برای همسر و ضد آن زناکردن؛ نظافت و پاکیزگی و ضد آن پلیدی؛ حیا و آزرم و ضد آن بی‌حیایی؛ میانه‌روی و ضد آن تجاوز از حد؛ آسودگی و ضد آن خود را به‌زحمت‌انداختن؛ آسان‌گرفتن و ضد آن سختگیری؛ برکت و ضد آن بی‌برکتی؛ عافیت و ضد آن گرفتاری؛ اکتفا به غذای موردنیاز و ضد آن افزون‌طلبی؛ حکمت و ضد آن پیروی از هوس؛ سنگینی و متانت، و ضد آن سبکی و جلفی؛ سعادت و ضد آن شقاوت؛ توبه و ضد آن اصرار بر گناه؛ درخواست آمرزش و ضد آن بیهوده طمع‌بستن؛ دقت و مراقبت و ضد آن سهل‌انگاری؛ دعاکردن و ضد آن امتناع از دعا؛ شادابی و ضد آن کسالت؛ دل‌شاد بودن و ضد آن اندوه؛ دوستی و به‌هم‌پیوستن و ضد آن جداشدن؛ بخشش و سخاوت و ضد آن بخیل‌بودن.

تمامی این صفات و خصوصیات که جملگی لشکریان عقل‌اند، جز در پیامبر، وصی و جانشین او یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است جمع نشود؛ اما دیگر دوستداران ما برخی از این‌ها را دارند تا به‌تدریج همه را دریابند و از لشکریان جهل پاک شوند؛ آنگاه با پیامبران و اوصیایشان در مقام اعلی همراه شوند [یعنی اگر عقلش کامل شود، از اهل آسمان هفتم خواهد بود که همان آسمان عقل است] و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری‌گزیدن از جهل و لشکریانش به دست نیاید. خدا ما و شما را به فرمان‌بری و رضایتمندی‌اش موفق بدارد.»[۱]

در این روایت، به بررسی عقل و جهل و لشکریان آن‌ها پرداخته شده است. خداوند، عقل را به‌عنوان نخستین مخلوق روحانی خود، از نور خویش و در سمت راست عرش آفرید. در ایوان کرامت الهی، به عقل فرمان داده شد که پیش آید و او در پاسخ به این دعوت الهی، قدمی به جلو برداشت. سپس خداوند فرمود: «برو»، و عقل نیز به فرمان او عمل کرد. در این لحظه، خداوند بیان کرد که او را بر خُلقی عظیم آفریده و به وی برتری و کرامت بخشیده است.

در مقابل، جهل به‌عنوان مخلوقی از دریای تاریکی و ظلمت خلق شد. خداوند به او نیز فرمان داد: «برو». او رفت؛ اما هنگامی که به او امر شد پیش آید، از انجام این دستور سر باز زد. خداوند عزّوجل به‌خاطر تکبرش، او را لعنت کرد.

وقتی جهل از کرامت و عطای خداوند نسبت به عقل آگاه شد، در دلش احساس دشمنی شکل گرفت و نارضایتی خود را ابراز کرد. او خواهان عطای لشکریان مشابه شد. خداوند درخواست او را با این شرط پذیرفت که اگر پس از آن نافرمانی کند، خود و لشکریانش از رحمت الهی محروم خواهند شد. جهل از دریافت این پاسخ ابراز خشنودی کرد.

این لشکریان شامل صفات متضادی همچون خیر و شر، ایمان و کفر، عدالت و ستم هستند.

امام صادق(ع)، با تأکید بر اهمیت شناخت عقل و اجتناب از جهل، راهی به‌سوی هدایت و سعادت ارائه می‌دهد. افرادی که به صفات نیک متصف شوند، در روز قیامت در درجات عالی، همراه پیامبران و اوصیا خواهند بود.

۱. خیر و ضد آن شر

خیر، وزیر عقل است و ضد آن شر. هر عمل نیک و طاعت الهی، تجلی‌گر نور و خیر نهفته‌ای است که در وجود انسان متجلی می‌گردد. خیر از نور و شر از ظلمت به‌وجود می‌آید. با نگریستن به رفتارها و خصوصیات خیر و شر، می‌توان به درک عمیق‌تری از این دو مخلوق دست یافت. برای نمونه، خیر به‌واسطهٔ کرامت و رحمت خود شناخته و ستایش می‌شود، درحالی‌که شر به‌سبب ویژگی‌هایی چون حسادت و بخل به‌وضوح نمایان می‌شود.

سید احمد الحسن در صفحهٔ فیس‌بوک خود، در تاریخ ۵ اکتبر ۲۰۲۵ میلادی، از امام باقر(ع) نقل می‌کند:

«محمدبن یعقوب با سندش... از زراره از ابوجعفر [امام باقر(ع)] نقل می‌کند که فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست، مگر این‌که در دلش نقطهٔ سفیدی است. وقتی گناه کند، در این نقطه، نقطهٔ سیاهی پدید می‌آید. وقتی توبه کند، این سیاهی می‌رود و اگر در [انجام] گناهان اصرار بورزد، این سیاهی افزایش پیدا می‌کند تا این‌که سفیدی را بپوشاند. وقتی سفیدی پوشیده شود، صاحب آن هرگز به

خیر بازنمی‌گردد. این همان سخن خداوند عزوجل است که می‌فرماید: (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (این‌طور نیست، بلکه به‌خاطر کاری که انجام می‌دادند، دل‌هایشان زنگار گرفته است.)»[۲]

این کلام نمایشگر مبارزه‌ای درونی است که در دل هر بنده‌ای نهفته است. علامت روشن، همان نقطهٔ سفید در دل انسان است که نشانگر فطرت پاک و الهی اوست. اما گناهان، همچون دانه‌های سیاهی، آن نور را می‌پوشانند و با هر بار اصرار بر خطا، بر سیاهی افزوده می‌شود تا جایی که دل را تاریک می‌سازد.

توبه و بازگشت به‌سوی خداوند، چراغی است که می‌تواند این سیاهی‌ها را از بین ببرد و دوباره نور را در دل انسان زنده کند.

اگر دل انسان به زنگار گناهان آغشته شود و به محبت و نور خالص الهی بی‌توجهی کند، آن‌گاه راه بازگشت به خیر برای او دشوار خواهد شد. ازاین‌رو، باید همواره آگاه باشیم و بر حفظ این نقطهٔ سفید در دل خود کوشا باشیم.

۲. ایمان و ضد آن کفر

باید بدانیم ایمان واقعی به خداوند، تنها پس از برائت از دشمنان او محقق می‌شود. سید احمد الحسن در کتاب متشابهات می‌فرماید: «برائت بر ولایت تقدم دارد، بلکه ولایت محقق نمی‌شود مگر با برائت.

خداوند می‌فرماید: (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ) (راه درست از راه انحرافی روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیرهٔ محکمی چنگ زده است که گسستن برای آن نیست و خداوند، شنوای داناست).

پس خدای تبارک‌وتعالی، کفر به طاغوت را بر ایمان به خداوند مقدم فرموده است. کفر به طاغوت همان برائت و دوری از دشمنان خداوند است و ایمان به خداوند همان پیروی (تولی) از اولیای خداوند تبارک‌وتعالی است.»[۳]

امام صادق(ع) می‌فرماید:

«همانا دین و اصل دین مردی است و آن مرد همان یقین است، و او ایمان است، و او امام امتش و اهل زمانش است. پس هرکه او را بشناسد، خدا و دینش را شناخته و هرکه او را انکار کند، خدا و دینش را انکار نموده است.»[۴]

در این روایت، امام صادق(ع) بر اهمیت یقین و ایمان در دین تأکید دارد و امام را به‌عنوان محور دین معرفی می‌کند. می‌فرمایند که یقین، بنیاد اصلی ایمان است و شناخت امام معصوم، شناخت خدا و دین به شمار می‌آید. همچنین، انکار امام به معنای انکار خدا و دین است.

ایمان، حجتِ خداوند است که به یقین و شناخت الهی رهنمون می‌شود، درحالی‌که کفر، تجسم طاغوت و انکار حقیقت است. بدین‌سان، ایمان و کفر دو راه متضادند؛ یکی نور هدایت و دیگری تاریکی گمراهی.

برائت از طاغوت، نخستین گام در مسیر ایمان است که باید قبل از هر چیز برداشته شود تا دل آماده پذیرش حقیقت و پیروی از اولیای الهی گردد. این دو مفهوم، ایمان و برائت، دو روی یک سکه‌اند؛ یکی چراغی است که راه را روشن می‌کند و دیگری به‌عنوان دیواری است که انسان را از خطر طاغوت محفوظ می‌دارد. برای مؤمن، وجود هم‌زمان این دو عنصر ضروری است تا در سایهٔ ایمان حقیقی، از طاغوت برائت جسته و به‌سوی کمال الهی حرکت کند. بدین ترتیب، ایمان و برائت همچون دو بال پرواز روح انسان به آسمان‌های معنوی عمل می‌کنند.

پس با شناخت فراز و نشیب‌های مرتبط با صفات عقل و دوری از جهل، درهای معرفت و حکمت را در این عرصه از وجود بگشاییم و با ارادهٔ استوار به ملکوت الهی پر و بال گیریم.

۳. تصدیق و ضد آن جحود (انکار)

سید احمد الحسن در کتاب پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، به بررسی عمیق و زیبای مفاهیم نام‌های «رحمان» و «رحیم» در ارتباط با خداوند و جایگاه والای اهل‌بیت(ع) می‌پردازد. باید اذعان کرد که نام «رحمان» به وسعت رحمت‌های دنیوی و نام «رحیم» به شدت رحمت‌های خاص آخرت مربوط می‌شود و هریک در مقام خود از اهمیتی بسیار برخوردارند.

حضرت محمد(ص) به‌عنوان محور علم و معرفت معرفی می‌شوند و فاطمه(س) به‌عنوان دروازه‌ای برای ورود به بهشت، مقام والایی دارند. این حقیقت باید توسط همگان تصدیق شود و هرگز انکار نگردد.

در ادامه، نقش علی(ع) در یاری انبیا و هدایت شیعیان به‌وسیلهٔ فاطمه(س) به زیبایی تبیین می‌شود. خداوند با آفرینش انسان‌ها، ولایت اهل‌بیت را بر آنان واجب کرده است. این حقیقتی است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد.

معرفت خداوند بدون رحمت الهی ممکن نیست و اهل‌بیت به واسطه‌های این شناخت الهی شناخته می‌شوند. آن‌ها بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی‌اند و باید بر این واقعیت تأکید ورزید که شناخت خداوند و رحمت

او تنها از طریق اهل‌بیت میسر است. این نکته‌ای است که همگان باید با قلبی مملو از ایمان بپذیرند و هرگز در آن تردید نکنند.

«در قرآن، سوره الرحمن آمده است: (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

آلاء خداوند سبحان همان نعمت‌های بزرگ و ظاهر و هویداست و بزرگ‌تر از تجلی او در خلق با ذات الهی (الله) نخواهد بود تا او را بشناسند. بنابراین، نعمت بزرگ او دروازهٔ ذات الهی را (الرحمان الرحیم) قرار داد. اگر این‌ها نبودند، کسی او را نخواهد شناخت.

آن‌ها مستحق معرفت نخواهند بود مگر با رحمت الهی: (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (سورهٔ نور، آیهٔ ۲۱).

پس بزرگ‌ترین نعمت خدا در خلق، محمد و آل‌محمد هستند و خداوند متعال با آن‌ها شناخته می‌شود. آن‌ها شامل محمد، علی، فاطمه و ائمهٔ چهارده ماه (قمر) هستند. چهارده هلال از آن‌ها در مهدیین وجود دارند که این‌ها آلاء خداوند سبحان در توحید هستند. معرفت خدای سبحان سی و یک بار در سورهٔ الرحمن تکرار شده است که آمده: (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)؛ این آیه سی و یک بار تکرار شده و انس و جن از مکلفان و مسئول به تصدیق و نه تکذیب خلفای خداوند سبحان هستند.»[۵]

همچنین سید احمد الحسن در همین کتاب، روایتی از امام رضا(ع) نقل کرده‌اند که بیان می‌کند: او به آن‌ها یادآوری می‌کند که نمی‌توانند وجود پیامبری به نام محمد را انکار کنند، مگر آن‌که به رد انجیل، تورات و زبور بپردازند. با وجود اقرار آن‌ها به وجود نام محمد، در مصداق آن تردید می‌کنند.

امام رضا(ع) در پاسخ به آن‌ها، با بیان این‌که «با شک و تردید بر من احتجاج کردید»، پاسخ می‌دهد و نشان می‌دهد که دلیل آن‌ها تنها سلبی است. او سپس با پرسشی تاریخی به آن‌ها می‌فهماند که آیا در تاریخ، از زمان آدم(ع) تاکنون، پیامبری به نام محمد وجود داشته است یا خیر. این پرسش، آن‌ها را در موضع ضعف قرار می‌دهد و موجب می‌شود که اقرارکنند پیامبر اسلام(ص) همان شخص مورد نظر درکتاب‌های مقدس است. [۶]

در نهایت، امام رضا(ع) بر این نکته تأکید می‌کند که ذکر نام رسول‌خدا درکتب ادیان الهی پیشین، نشانه‌ای از نص و وصیت بر اوست و تاریخ گواهی می‌دهد که هیچ مدعی دیگری جز او وجود ندارد.

تصدیق به حقایق و معارف الهی، انسان را به‌سوی شناخت عمیق‌تر و ارتباط نزدیک‌تر با خداوند سوق می‌دهد، درحالی‌که انکار این حقایق، فرد را از رحمت و هدایت الهی دور می‌کند. بنابراین، پذیرش و تصدیق اهل‌بیت(ع) به‌عنوان واسطه‌های رحمت الهی، کلید موفقیت در زندگی دینی و معنوی است.

۴. رجا (امیدواری) و ضد آن قنوط (نومیدی)

چهارمین سرباز عقل و جهل، یعنی «امیدواری و نومیدی»؛ این دو مفهوم به‌طور عمیق بر نگرش‌ها و رفتارهای ما تأثیر می‌گذارند و نقش مهمی را در شکل‌گیری تصمیم‌های ما ایفا می‌کنند.

امیدواری

- امیدواری به معنای داشتن انتظارات مثبت از آینده و باور به این است که می‌توان به نتایج مطلوب دست یافت. این احساس می‌تواند انگیزه‌ای قوی برای تلاش و پیشرفت باشد.
- افرادی که امیدوارند، معمولاً با مشکلات و چالش‌ها بهتر مقابله می‌کنند و از خلاقیت بیشتری برخوردارند.
- همچنین، امیدواری می‌تواند به ما کمک کند تا در شرایط سخت، راه‌حل‌های جدیدی پیدا کنیم و از شکست‌ها درس بگیریم.

نومیدی

- نومیدی به حالتی اطلاق می‌شود که فرد احساس می‌کند هیچ راهی برای بهبود وضعیت خود وجود ندارد و آینده‌اش تاریک به نظر می‌رسد. این احساس می‌تواند منجر به کاهش انگیزه و تلاش شود؛ زیرا فرد ممکن است از دیدن فرصت‌ها و راه‌حل‌های ممکن غافل شود.
- وقتی کسی احساس کند که هیچ امیدی وجود ندارد، ممکن است از تلاش کردن دست بردارد و در نتیجه، از یادگیری و رشد باز بماند.
- همچنین، نومیدی می‌تواند باعث ایجاد افکار منفی و خودتخریبی شود که بر تصمیم‌گیری‌های فرد تأثیر منفی می‌گذارد.

بنابراین، امیدواری و نومیدی دو نیروی متضاد هستند. درحالی‌که امیدواری ما را به سمت رشد و پیشرفت هدایت می‌کند، نومیدی می‌تواند ما را در دام جهل گرفتار کند.

سید احمد الحسن، فرستادهٔ امام مهدی (ع)، در همین زمینه درکتاب پاسخ‌های روشنگرانه بیان می‌کند:

«(مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ

الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاء حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءهُمْ) (سورۀ محمد، آیۀ ۱۵).

پرهیزکاران (متقون) محمد و آل‌محمد (علیهم‌السلام) و شیعیانشان هستند و آن‌ها اهل بهشت و مغفرت‌اند. مغفرت و بخشش درجات مختلفی دارد و هریک از آن‌ها به‌حسب حال خود مرتبه‌ای دارند. مغفرت برخی از آن‌ها بدین صورت است که خداوند گناهان و بدی‌هایشان را می‌پوشاند و حتی فرشتگان نویسنده که گناهان بندگان را مشاهده کرده‌اند، آن را فراموش می‌کنند؛ بلکه خود آن‌ها نیز گناهان خود را فراموش می‌کنند و این گناهان موجب تلخی نعمت‌های بهشتی که به آن‌ها داده شده، نمی‌شود.

طبق بیان ایشان، خداوند در آیات قرآن به وصف بهشت و نعمت‌های آن برای پرهیزکاران می‌پردازد و آن‌ها را به‌عنوان اهل مغفرت معرفی می‌کند. مغفرت الهی درجات متفاوتی دارد؛ برخی شامل پوشاندن گناهان و فراموشی آن‌ها حتی برای فرشتگان است، به‌طوری که این گناهان بر نعمت‌های بهشتی تأثیری نمی‌گذارد.

همچنین، به مقام بالاتری از مغفرت نیز اشاره می‌کند که مختص پیامبر اسلام است و خداوند در سورۀ فتح به پیامبر وعده می‌دهد که فتحی بزرگ برای او فراهم کرده تا گناهان گذشته و آینده‌اش بخشیده شود و نعمت‌هایش بر او تمام گردد. این آیات نشان‌دهندۀ مقام والای متقین و اهمیت مغفرت الهی است.»[۷]

پس در درگاه الهی جایی برای ناامیدی نیست. حتی اگر انسان‌ها خطاهایی مرتکب شوند، خداوند همیشه آماده است تا آن‌ها را ببخشد و به‌سوی خود بازگرداند. سپس ایشان در جلد دیگری از همین کتاب، راهی برای برون‌رفت از ناامیدی و بازگشت به‌سوی خدا آموزش می‌دهند و می‌گویند:

«... این آیات را هر روز و شب هزار بار بخوان و به آن‌ها عمل کن ...

(وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا) (سورۀ طلاق، آیۀ ۲ و ۳).

(و هرکس از خدا بترسد، برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد * و از جایی که گمانش را ندارد روزی‌اش می‌دهد و هرکه بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است. خدا کار خود را به اجرا می‌رساند و هر چیز را اندازه‌ای قرار داده است).»[۸]

این نشان می‌دهد که هیچ‌کس نباید خود را در چنگال ناامیدی گرفتار کند. حتی در سخت‌ترین شرایط، انسان می‌تواند به خداوند توکل کند و امیدوار باشد که او راهی برای نجات و سعادتش فراهم کند و توبه‌اش را بپذیرد و سیئات را برایش به حسنات تبدیل کند.

۵. عدل (عدالت) و ضد آن جور (ظلم و ستم)

عدل و جور همچون دو قطب متقابل‌اند که هرکدام بر سرنوشت انسان اثر می‌گذارند. با برداشتی از کلام سید احمد الحسن، به بررسی مفاهیم آن‌ها می‌پردازیم و با گشت‌وگذاری در نمادها و آیات الهی، به‌ویژه دست سپید حضرت موسی(ع) و ایام‌الله ـ روز قیامت، روز رجعت و قیام قائم آل‌محمد (علیه‌السلام) ـ که ما را به درکی نو از عدل و طهارت می‌رساند، عدالت را تجلی نور و حقیقت می‌یابیم؛ درحالی‌که ظلم، نموداری از ضعف ایمان و انحراف از مسیر حق شمرده می‌شود.

تبیین مفهوم عدل از دیدگاه سید احمد الحسن و نقشه‌ای برای پیروی از عدالت

● عدل و جور، نمادهایی از نور و ظلمت

- عدل به‌عنوان نمایندۀ نور و حقیقت، در قالب دست سپید و درخشندۀ موسی(ع) بازتاب می‌یابد. این دست نماد پاکی، صداقت و قدرت الهی است که پیامبر را در دعوت به حق و عدالت همراهی می‌کند.

- جور یا ظلم، نموداری از سیاهی است که از ضعف در ایمان و بی‌عدالتی برمی‌خیزد. در آیات مختلف، نشانه‌های الهی همچون معجزۀ دست سپید، ابزار نمایش حقانیت و دفع باطل معرفی می‌شود تا انسان‌ها به‌سوی عدالت گام نهند.

● آیات الهی دربارۀ معجزۀ دست سپید و تبیین معنوی آن

دست انسان در ملکوت آسمان‌ها با عدل، سفید و با ظلم، سیاه می‌شود. خداوند متعال در این عالم جسمانیِ دنیا، این اتفاق را به‌وسیلۀ حضرت موسی(ع) ظاهر نمود.

- (وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ) (سورۀ اعراف، آیۀ ۱۰۸ و سورۀ شعراء، آیۀ ۳۳)

(و دست خود را از گریبان بیرون کشید و ناگهان برای تماشاگران سپید و درخشنده بود).

این آیات به دست موسی(ع) اشاره دارد که با پاکی و نورانیت، حقانیت پیامبری را آشکار می‌کند.

- (وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ) (سورۀ نمل، آیۀ ۱۲)

(و دستت را در گریبانت کن تا سپیدِ بی‌عیب بیرون آید؛ این‌ها از جملهٔ نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که باید به‌سوی فرعون و قومش ببری، زیرا که آنان مردمی نافرمان‌اند).

این آیات نشانگر این است که عدل و طهارت چگونه از درون به بیرون ظاهر می‌شود و با راهنمایی الهی، انسان را به‌سوی حق هدایت می‌کند.

- (وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ) (سورهٔ طه، آیهٔ ۲۲)

(و دست خود را به پهلویت ببر؛ سپیدِ بی‌گزند برمی‌آید که [این] معجزه‌ای دیگر است).

ترکیب «جناح و جیب» رمزی برای اتصال روح به بدن است و به بازتاب عدل در ساحت انسان تأکید می‌کند که عدالت، همانند آگاهی نورانی، از عمق وجود عبور می‌کند و مسیر زندگی را روشن می‌سازد.

- **ایام‌الله و ضمیر انسان**

ایام‌الله سه روز بزرگ هستند: قیام قائم آل‌محمد(ع)، روز رجعت و روز قیامت کبرا. در این ایام، حقیقت هر انسان آشکار می‌شود.

انسان‌ها در آن روزها به حقیقت وجودی خود پی می‌برند: آیا عادل بوده‌اند یا ظالم؟! اهل باطل و ظالمان در آن روزگار پشیمان خواهند شد و آرزوی اصلاح باورشان را خواهند کرد.

پیروی از ولایت اهل‌بیت؛ این منظر راهی برای پذیرش حقیقت قلمداد می‌شود.[۹]

دست سپید موسی(ع) و تأکید بر ایام‌الله نشان می‌دهد که عدالت و پاکی چگونه می‌تواند انسان را از ظلم برهاند و به‌سوی سعادت دنیا و آخرت رهنمون گردد.

با تکیه بر نماد دست سپید موسی(ع) و مفهوم ایام‌الله، درمی‌یابیم که عدالت و پاکی، در هر وضعیت اجتماعی و فردی، کلید موفقیت است و می‌تواند راه‌گشای تصمیم‌گیری‌های اخلاقی و رفتارهای عادلانه باشد؛ به‌طوری که انسان را از ظلم برهاند و به‌سوی سعادت دنیا و آخرت ببرد.

۶. رضا (خشنودی) و ضد آن سخط (خشم)

دانستیم دو لشکرند که همواره در نبردند: یکی عقل و دیگری جهل. هر کدام برای انسان سرنوشت‌سازند، اما نقششان متفاوت است؛ یکی راهنمای خرد و دیگری راهزن نادانی.

"رضایت و خشم" دو احساس متضادند که همچون دو سپر و شمشیر، مسیر زندگی ما را رقم می‌زنند. رضایت، آرامش دل و سکون جان است که انسان‌ها به دنبال آن‌اند؛ و سخط، آتش خشم و آشوب‌های درونی‌ست که در کمین است تا روان را بسوزاند. این دو احساس، سربازان قوی و در عین حال پرخطرند؛ یکی مهربان و سازنده، دیگری تند و ویرانگر.

درک ارتباط بین این دو و مهارت در مدیریت خشم، کلیدی است برای رسیدن به رضایت و آرامش در زندگی روزمره. در این‌باره، سخنان سید احمد الحسن از کلام و سیرهٔ ائمهٔ معصومین چراغ راه است:

«کسی که مرا سب کند، من از او درمی‌گذرم؛ زیرا پاسخ دشنام، دشنام است یا بخشیدن و عفو گناه. فردی نادان مادر یکی از معصومین (علیهم‌السلام) را دشنام داد. آن حضرت فرمود: "اگر راست‌گو باشی، خداوند او را ببخشد و اگر دروغ‌گو باشی، خداوند تو را ببخشد."»[۱۰]

یکی از جاهلان امام حسن(ع) را دشنام داد. حضرت از او گذشت و به او احسان نمود .این قضیه با امام کاظم(ع) نیز اتفاق افتاد و حضرت نیز با احسان با آن روبه‌رو شد. عفو و نیکی، خوی این معصومین (علیهم‌السلام) و همچنین اخلاق انبیا و ائمهٔ هدایت است و از خداوند امید دارم که من نیز این‌گونه باشم.

امام صادق(ع) فرمود: «در تورات نوشته است: "ای فرزند آدم، هرگاه خشم گرفتی، مرا به یاد آور تا تو را هنگام خشمم به یاد آورم و با آنان که نابودشان می‌کنم نابودت نسازم .و چون ستمی بر تو رفت، به انتقام‌گیری من برای خودت راضی باش؛ زیرا انتقام‌گیری من برایت از انتقام‌گیری خودت بهتر است."[۱۱] و من به انتقام‌گرفتن خداوند راضی‌ام؛ او مولا و یاری‌دهنده‌ای نیکوست.»[۱۲]

تبیین روایات در کلام سید یمانی نشان می‌دهد که عفو و بخشش، راه‌کاری است بر پایهٔ اخلاق پیامبران و معصومین (علیهم‌السلام) آنان با نیکی و گذشت، دشمن را دوست کردند و آتش خشم را خاموش ساختند.

انسان‌ها باید در زمان خشم، به یاد خداوند باشند، از انتقام شخصی بازمانند و مسیر رحمت و عدالت را بپیمایند. یادآوری این حقیقت، مانع انحراف و تندروی می‌شود و راه‌حل نهایی را در اتکای به قدرت و حکمت الهی یادآور می‌شود؛ همان‌که خشم او عادلانه و رحمتش بی‌نهایت است.

اخلاق نیکو و سیرهٔ پیامبران، عفو و نیکی است که باید در تاروپود رفتار مؤمنان رسوخ کند. این صفات، چراغ راه در مواجهه با دشنام‌ها و توهین‌هاست و نشان می‌دهد که بهترین پاسخ، گذشت و محبت است.

در نهایت، این‌ها اصول پایه‌ای هستند برای ساختن

زندگی سلیم و جامعه‌ای سالم، جایی که اخلاق و معنویت بر هر چیز دیگر غلبه داشته باشد.

نکات کلیدی دربارهٔ این مفاهیم:

- پاسخ به دشنام و خشم دیگران: کنترل خشم و واکنش نیکو، شاهراه آرامش است.

- عواقب منفی خشم و دشنام‌دهی: این رفتارها جز تنش و ناراحتی نتیجه‌ای ندارد و راه‌حل آن، عفو و گذشت است.

- جلب رضایت الهی: رفتار نیکو، مهربانی و عمل به دستورات دین، کلید رضایت خداوند است؛ در مقابل، خشونت و دشنام تنها اوضاع را بدتر می‌کند و رابطهٔ انسان با خالق و خلق را تیره می‌سازد.

با فهم و باور عمیق به این آموزه، انسان می‌تواند در مسیر رضایت و تسلیم به سعادت و قرب الی‌الله نائل آید و زندگی خویش را بر مدار رضایت و شکرگزاری بنا نهد.

۷. شکر (سپاس‌گزاری) و کفران (ناسپاسی)

شکرگزاری و کفران، دو نیروی متضاد در عرصهٔ تفکر و رفتار انسانی هستند. این دو سرباز در لشکر عقل و جهل، همواره در نبردی بی‌پایان هستند؛ شکرگزاری انسان را به نور و امید نزدیک می‌کند، درحالی‌که کفران او را به تاریکی و ناامیدی می‌کشاند. شکرگزاری باید از شکر خلق آغاز شود؛ یعنی انسان باید ابتدا به‌خاطر نعمت‌هایی که از سوی خداوند و از طریق دیگران دریافت کرده است، شکرگزاری کند.

شکرگزاری واقعی زمانی تحقق می‌یابد که انسان نسبت به دیگران، به‌ویژه مؤمنان، رحمت و رأفت داشته باشد. این امر شامل کمک به نیازمندان، یتیمان و مسکینان است و نشان‌دهندهٔ روحیه‌ای است که بر اساس محبت و همدلی بنا شده است.

سید احمد الحسن در کتاب متشابهات می‌گوید:

«... تسبیح با شکر آغاز و با حمد پایان می‌پذیرد، و شکر خداوند با شکر خلق او و ادای حق آن‌ها آغاز می‌شود. خلق عیال یا خانوادهٔ خداوند به حساب می‌آیند؛ محبوب‌ترین خلق نزد خداوند، رئوف‌ترین و رحیم‌ترین آن‌ها با خانوادهٔ خداوند است. همان‌طور که در احادیث از معصومین به ما رسیده است، بنده هنگامی تسبیح خداوند را می‌گوید که رحمتی بر مؤمنان داشته باشد و دارای رأفت به یتیمان و مساکین باشد و با شدت و غلظت بر کافران معاند عمل کند، مانند حقی که بر زمین سیر می‌کند. «اسم ربک الأعلی» خود علی(ع) است؛ چراکه او بلندمرتبه‌ترین و عظیم‌ترین نام خداوند است و علی با حق و حق با علی است ...»[۱۳]

خلق، عیال خداوند

در بیان سید یمانی تأکید شده است که خلائق، عیال (خانواده) خداوند هستند. این مفهوم نشان‌دهندهٔ اهمیت و ارزش انسان‌ها در نظر خداوند است. خداوند به مخلوقات خود رحمت و محبت دارد و این رحمت باید مورد توجه قرار گیرد.

شکر، آغاز تسبیح بیان شده است که ابتدایی‌ترین و کمترین شکل از ثنا و ستایش است. شکرگزاری باید از شکر خلق آغاز شود؛ یعنی انسان باید ابتدا نعمت‌ها و حقوق دیگران را بشناسد و به آن‌ها احترام بگذارد.

سید احمد الحسن در کتاب متشابهات می‌گوید:

«... ایمان آوردن به او (ولی خدا)، ایمان به خداوند سبحان‌ومتعال است. (سَعْيُكُم مَّشْكُورًا) (از سعی و تلاششان سپاس‌گزاری خواهد شد) و کسی‌که از آن‌ها سپاس‌گزاری می‌کند، خود خداوند سبحان‌ومتعال است؛ زیرا آن‌ها به خداوند سبحان‌ومتعال قرض داده‌اند و خداوند خود این (کار و تلاش همراه با امام) را قرضی به خدا در نظر گرفته و بازپرداخت آن نیز بر عهدهٔ خداوند است. پرداخت خداوند همان سپاس‌گزاری از این‌هاست؛ زیرا آن‌ها بندگانی هستند که نعمت ولیّ خداوند بر خودشان را شکرگزارده‌اند و به‌همراه او به‌سوی خداوند سعی و تلاش نموده‌اند. (وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) (و اندکی از بندگان من سپاس‌گزارند) ...

در سورهٔ «هل اتی» (کسانی که از سعی و کوششان قدردانی شده است، حضرت محمد(ص) و علی، فاطمه، حسن، حسین، ائمه و مهدیّین (علیهم‌السلام) هستند. لذا کسی‌که همانند سعی آن‌ها سعی و تلاش کند و از آن‌ها پیروی کند و با مال، قلب، زبان و دست همراه با آن‌ها جهاد کند، از آن‌ها است: (فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا) (آنان کسانی هستند که از سعی و تلاششان سپاس‌گزاری خواهد شد).»[۱۴]

در این متن، اشارهٔ ویژه به نعمت ولیّ خداوند شده است. افرادی که با ولیّ خدا سعی و تلاش می‌کنند، نه‌تنها به خداوند ایمان آورده‌اند، بلکه در راستای تحقق اهداف الهی نیز می‌کوشند. خداوند از این سعی و تلاش قدردانی می‌کند و آن را قرضی نیکو در نظر می‌گیرد.

بنابراین، کفران یا عدم شکرگزاری نسبت به نعمت‌ها می‌تواند عواقب وخیمی به همراه داشته باشد. افرادی که از اولیای الهی غافل می‌شوند، دچار انحراف و سرگردانی می‌شوند. این موضوع در آیات قرآن نیز مورد تأکید قرار گرفته است، جایی که به اهمیت شکرگزاری و کمبود آن در میان بندگان اشاره شده است. با آگاهی از

نعمت‌ها و قدردانی از آن‌ها، انسان می‌تواند در مسیر رشد و تعالی قرارگیرد و از آثار مثبت آن در زندگی خود بهره‌مند شود.

(وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) (سورۀ ابراهیم، آیۀ ۷)

(و [نیز یاد کنید] هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس‌گزاری کنید، قطعاً [نعمتِ] خود را بر شما می‌افزایم، و اگر ناسپاسی کنید، بی‌تردید عذابم سخت است).

۸. طمع و ضد آن یأس

واژۀ «طمع» به معنای آنچه معمولاً در ذهن‌ها به‌عنوان طمع‌کاری و حرص و ولع شناخته می‌شود، نیست؛ بلکه در اینجا به معنای امید بسیار زیاد به رحمت و فضل خداوند است.

سید احمد الحسن در کتاب متشابهات بیان می‌دارد:

«و هرکس که بهشتی در آسمان دوم برای او نوشته شد، سعی می‌کند که بهشتی در آسمان سوم برای او نوشته شود، به این ترتیب که امید داشته باشد و بالاترین مقامات را که رضای خداوند سبحان است طلب کند.»[۱۵]

طبق کلام سید احمد الحسن، یمانی، درمی‌یابیم که این نوع طمع یعنی اشتیاق عمیقی که به انسان انگیزه می‌دهد تلاش کند و به‌دنبال درجات بالاتر از بهشت باشد، زیرا او به رحمت بی‌پایان خداوند ایمان دارد و می‌داند که هیچ چیز نمی‌تواند او را از رحمت الهی دور کند. این طمع مثبت و سازنده، انسان را به‌سمت سعی و تلاش بیشتر سوق می‌دهد و او را از یأس و ناامیدی دور می‌کند.

در واقع، این امید به رحمت خداوند است که باعث می‌شود فرد به‌دنبال مقامات بالاتر و رضایت الهی باشد و در نتیجه، زندگی‌اش را با هدف و انگیزه ادامه دهد. بنابراین، این نوع طمع در حقیقت، نوعی ایمان و اعتماد به خداوند است؛ باوری که یأس و ناامیدی جای خود را به امیدواری و امید قوی و استوار می‌دهد؛ اعتمادی که انگیزه و تلاشی برای رسیدن به رضایت و مقامات عالی در نزد پروردگار است تا انسان را به‌سوی کمال و سعادت رهنمون سازد.

وقتی گفته می‌شود، هرکه در آسمان دوم «[بهشت] برای او نوشته شد»، تلاش می‌کند که در آسمان سوم هم «[بهشت] برای او نوشته شود»، یعنی هر فردی باید با امیدواری و تلاش مستمر، اهداف و مقام‌های بلندتری را که رضای خداوند است، طلب کند. در حقیقت، این‌گونه «طمع» نشان‌دهندۀ عشق و دلبستگی به درجات بلند و مقدس است، نه گونه‌ای حرص و طمع دنیوی.

در اینجا طمع یک حالت روحی و قلبی است که انسان را به‌سمت کمال و قرب الهی هدایت می‌کند و در آن، راه یأس و ناامیدی بسته می‌شود؛ چراکه امیدوار بودن به رحمت بی‌پایان خدا و تلاش برای جلب رضایت او، انسان را به‌سوی بالا بردن روح و دستیابی به درجات والای معنوی سوق می‌دهد.

دکتر شیخ ناظم عقیلی، نمایندۀ سید احمد الحسن در مکتب شریف نجف، در صفحۀ فیس‌بوک خود در تاریخ ۱۵ آگوست ۲۰۲۲ م. نوشت:

«در مسیر خود به‌سوی کمال متوقف نشو، و بعد از تلاش‌های ناموفق مأیوس نشو؛ زیرا تکرار شکست به این معناست که با حذف گزینه‌های نادرست به گزینۀ درست نزدیک شده‌ای. عزم خود را تجدید کن و راهت را به پایان برسان، زیرا توقف یا تسلیم‌شدن بدین معناست که تو در زندگی‌ات کاملاً شکست‌خورده و در عمر تکرارنشدنی‌ات زیان کرده‌ای.»[۱۶]

این کلام به ما یادآوری می‌کند که در مسیر رشد و کمال، باید همواره امیدوار و مشتاق به رحمت خداوند باشیم و هرگز از تلاش دست نکشیم. شیخ ناظم عقیلی تأکید می‌کند که شکست‌ها و ناکامی‌ها جزئی از فرآیند یادگیری و پیشرفت هستند. این طرز فکر نه‌تنها ما را در برابر سختی‌ها مقاوم‌تر می‌کند، بلکه به ما انگیزه می‌دهد تا هر روز بهتر از دیروز باشیم.

شیخ ناظم عقیلی یادآور می‌شود که هر شکست، در حقیقت پلی است به‌سوی پیروزی؛ هر ناکامی، درسی است که ما را به کمال نزدیک‌تر می‌سازد.

در این سفر پرماجرا، طمع به رحمت بی‌پایان خداوند باید چراغ راه ما باشد. چه‌بسا در لحظاتی که دلمان از یأس و ناامیدی لبریز است، نشانه‌هایی از لطف الهی در انتظار ماست. آنچه مهم است، استمرار در تلاش و امیدواری به فرداهایی روشن‌تر است.

شکست‌ها زخم‌هایی هستند که بر پیکرۀ روح ما نقش می‌بندند، اما این زخم‌ها نه نشانۀ ضعف، بلکه گواهی بر شجاعت و اراده‌ای است که در دل داریم. با هر بار برخاستن از زمین، قوی‌تر خواهیم شد.

بیایید با نگاهی پر از عشق و امید به زندگی بنگریم و بدانیم که هیچ تلاشی بی‌ثمر نخواهد ماند. در زیر سایۀ رحمت الهی، همواره می‌توانیم به‌سوی قله‌های بلندتری صعود کنیم. پس بی‌وقفه به راه خود ادامه

دهیم و با ایمان راسخ، بر مشکلات فائق آییم؛ چراکه زندگی، داستانی است پر از چالش‌ها و پیروزی‌ها، و ما نویسندگان این داستانیم.

۹. توکل و ضد آن حرص

در این بخش به روایت داستانی از داوود(ع) می‌پردازیم تا درس‌های مهمی از اخلاص و توکل بیاموزیم.

توکل به معنای اعتماد و اتکای کامل به خداوند است. این مفهوم به ما می‌آموزد که انسان باید بر اساس ایمان و اعتقاد به حکمت الهی، به مقدرات الهی راضی باشد و از تلاش بی‌مورد و حرص زدن برای دستیابی به چیزهایی که خارج از اراده و تقدیر اوست، پرهیز کند.

امام علی(ع) می‌فرماید:

«آنچه برای تو قسمت شده است، به تو می‌رسد؛ پس از خواسته‌هایت کم کن (حرص نورز). و آنچه برای تو قسمت نشده است، به دست تو نمی‌رسد؛ پس به آنچه به دست آورده‌ای، قانع باش.»[۱۷]

در اینجا، اصطلاح سرباز عقل و جهل، نمادهای «عقلانیت و نادانی» هستند؛ و هدف، نشان دادن این است که چگونه عقلانیت و ایمان واقعی مبتنی بر اخلاص و توکل است.

داستان داوود (ع)

داوود، کوچک‌ترین فرزند پدرش، وظیفهٔ چوپانی داشت. او نه از نظر اقتصادی و نه از نظر نظامی ابزار جنگی خاصی در اختیار نداشت، بلکه تنها یک فلاخن و سنگ داشت. در نظر مردم، او هرگز نمی‌توانست در مقابل دشمنان پیروز شود، اما خداوند به اراده و اخلاص او توجه کرد و پیروزی را نصیبش ساخت.

ارزش انسان‌ها در نگاه خدا محدود به معیارهای مادی نیست؛ بلکه اخلاص و توکل ویژگی‌هایی هستند که نزد خدا ارجمندند. سنگی که مردم بی‌اهمیت می‌دانستند، تبدیل به وسیله‌ای برای پیروزی شد، زیرا خداوند به نیت داوود نگاه کرد. خدا به نیت و دل انسان‌ها توجه دارد، نه فقط ظاهر و تجهیزات.

مقایسه با دیگر داستان‌ها:

در داستان طالوت و جالوت، وقتی مردم سپاه جالوت را مشاهده می‌کنند، دچار ترس می‌شوند و تصور می‌کنند قدرت مادی تنها راه پیروزی است. اما خداوند به کسانی که اخلاص و توکل دارند نشان می‌دهد که در میدان عمل، ابزار مادی اهمیت چندانی ندارد و قدرت واقعی در توکل است.

ما نیز باید این درس را بیاموزیم و در مواجهه با سختی‌ها و شیطان، به ایمان و توکل تکیه کنیم و از نظر روحانی قوی باشیم، نه صرفاً بر امکانات مادی و حرص زدن در دنیا. [۱۸]

۱۰.رأفت (نرم‌دلی و مدارا) و ضد آن غِرّه (سخت‌گیری)

در اینجا به بررسی اجمالی یکی دیگر از سربازان عقل و جهل، یعنی مدارا و سخت‌گیری، می‌پردازیم. به کلام سید یمانی رجوع می‌کنیم که می‌گوید:

«... ای عزیزان، ای انصار خدا! شما نادانی این افراد و آن تباهی‌ای که گرفتار آن شدند و مردم را با آن به ورطهٔ هلاکت کشاندند، شناخته‌اید؛ پس با کسانی که آنان را تباه کردند، مدارا و محبت کنید، شاید هدایت یابند.»[۱۹]

سید احمد الحسن به این آیه از قرآن اشاره می‌کند:

(ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) (سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۲۵).

(مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن؛ زیرا پروردگار تو، به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاهتر و به هدایت‌یافتگان داناتر است).

در این کلام، ایشان بر اهمیت طلب حاکمیت الهی و ارادهٔ خداوند در ادارهٔ جامعه تأکید می‌کنند. خلیفهٔ خدا، یعنی پیامبر و امامان، نمایندگان ارادهٔ الهی هستند و احکام آن‌ها منطبق بر خواست و رضایت خداست. در مقابل، مطالبهٔ حاکمیت توسط انسان‌های غیرالهی و تلاش برای نفوذ در حکومت به نحوی که خارج از مراد خدا باشد، خلاف مسیر رضایت الهی است و باعث گمراهی می‌شود.

همان‌طور که در امتحان الهی، افراد به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی که تسلیم ارادهٔ الهی هستند و مانند فرشتگان «او» می‌گویند، و گروهی سرکش که مانند ابلیس «من» یا «ما» می‌گویند.

ایشان هشدار می‌دهند که اگر کسی تصور کند خروج امام حسین(ع) برای به دست آوردن حکومت نبوده است، در واقع نادان است؛ چراکه او حاکمیت الله را طلب می‌کرد و به‌منظور هدایت مردم و اجرای عدالت الهی قیام کرد. متأسفانه امروزه نیز کسانی بر تخت قدرت نشسته‌اند که با تبعیض و فساد، مردم را به گمراهی کشانده‌اند. پس باید با فهم و محبت، این نادانی‌ها را شناسایی کرده و با آنان مهربان بود، شاید هدایت یابند.

در نهایت، ایشان توصیه می‌کنند که باید با حکمت و موعظهٔ نیکو مردم را به راه خدا فراخواند و با بهترین روش با آنان گفتگو کرد؛ چراکه خداوند خود بهترین عالم به حال اهل گمراهی و هدایت است.

این بیان، در قالب سخنانی پندآمیز، راه مدارا و محبت در مقابل جهل و گمراهی را توصیه می‌کند و از سخت‌گیری برحذر می‌دارد و هشدار می‌دهد که شناخت صحیح حاکمیت الهی و پیروی از آن، کلید رستگاری است.

در پایان این مقاله، به‌وضوح می‌توان دریافت که نبرد میان عقل و جهل، همواره در تاریخ بشریت ادامه داشته است. عقل، نور راهنما و جهل، سایه‌ای تاریک است که بر افکار و رفتار انسان‌ها سایه می‌افکند. هرکدام از این دو سرباز، به نوعی در سرنوشت جوامع بشری نقش ایفا کرده‌اند و ما در تلاش هستیم تا با بررسی مختصر این دو نیروی متضاد، به درک عمیق‌تری از ماهیت وجودی خود و جهان پیرامون دست یابیم.

ان‌شاءالله در مقاله‌های بعدی، به بررسی دیگر سربازان عقل و جهل خواهیم پرداخت و ابعاد مختلف این دو مفهوم را در زندگی روزمره مورد کنکاش قرار خواهیم داد. امید است با این تحقیقات، چراغی بر تاریکی‌های جهل بیفکنیم و به سمت روشنایی عقل گام برداریم. بی‌تردید، هر گام در این مسیر، ما را به فهمی عمیق‌تر و آگاهی بیشتر از حقیقت هستی نزدیک‌تر خواهد کرد.

ادامه دارد...

منابع:

[۱] کلینی، کافی، ج ۱، صفحه ۲۱؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۰۹؛ صدوق، علل‌الشرائع، ج ۱، ص ۱۱۴؛ صدوق، خصال، ج ۲، ص ۵۸۹.

[۲] لینک پیام:

[۳] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۳، پاسخ به سؤال ۹۰.

[۴] صفار، بصائرالدرجات، ص ۵۲۹.

[۵] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۲، پاسخ به سؤال ۷۱.

[۶] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۶، پاسخ به سؤال ۶۴۰.

[۷] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۵، پاسخ به سؤال ۴۱۹.

[۸] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۶، پاسخ به سؤال ۵۹۱.

[۹] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۲، پاسخ به سؤال ۵۹.

[۱۰] ابن‌شهرآشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۳۷؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۲۸۹.

[۱۱] کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۰۴.

[۱۲] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۵، پاسخ به سؤال ۵۱۲.

[۱۳] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۲، پاسخ به سؤال ۳۷؛ اشاره به حدیث امام صادق (ع) دارد که می‌فرماید: «رسول خدا (ص) فرمود: خلق عیال خداوند است؛ پس محبوب‌ترین خلق در نظر خداوند کسی است که به عیال خداوند سود برساند و سرور و شادمانی برای اهل‌بیت بیاورد....» (کافی، ج ۲، ص ۱۶۴).

[۱۴] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، پاسخ به سؤال ۱۶۵.

[۱۵] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۳، پاسخ به سؤال ۷۷.

[۱۶] لینک پیام فیس‌بوک شیخ ناظم عقیلی در تاریخ ۱۵ آگوست ۲۰۲۲ م:

[۱۷] سید احمد الحسن، سرگردانی یا مسیر به‌سوی خدا، ص ۷۱.

[۱۸] برگرفته از پیک صفحه، مجموعه منتشرشده در صفحهٔ رسمی فیس‌بوک سید احمد الحسن، ص ۱۰۳-۱۰۵.

[۱۹] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۳، پاسخ به سؤال ۲۳۴.

مثبت‌اندیشان چگونه می‌اندیشند؟

قسمت دوم:

نیمهٔ پر لیوان

به قلم دکتر هیفاء بهبهانی



ابتدا، مثبت‌اندیشی چیست؟ یعنی شما چه معنایی از مثبت‌اندیشی دارید؟ ما همیشه می‌گوییم فلانی مثبت‌اندیش است یا این مسئله به مثبت‌اندیشی اشاره دارد.

وقتی از مثبت‌اندیشی صحبت می‌کنیم، منظورمان چیست؟ انتظار بهترین‌ها را داشتن و نگاه مثبت به مسائل.

نگاه به قسمت پر لیوان. اگر امید نباشد، کار از دست می‌رود.

فأل در زبان عربی به معنای مثبت‌اندیشی و ضد آن، منفی‌نگری است. [خوش‌بینی و بدبینی]

می‌دانید، وقتی می‌گویند انسانی بدبین شده، در واقع نقطهٔ مقابل خوش‌بینی و مثبت‌اندیشی است.

کمیت می‌گوید: «هرگز از پرندگان نخواهم پرسید که چه می‌گویند، و گمان‌های بد به سراغم نخواهند آمد.» که مفرد آن «الفأل» است.

در قرآن کریم واژهٔ «تطیّر = خوش‌بینی» آمده است و در مورد قومی، داستان زیبایی در این زمینه وجود دارد که اکنون نمی‌خواهم در مورد آن صحبت کنم.

می‌خواهم این بخش را از «لسان‌العرب» در مورد معنای مثبت‌اندیشی بخوانیم. در «لسان العرب» آمده است: «و تفائلت به و تفألت به»، ابن‌اثیر گفته است:

«گفته می‌شود تفائلت بکذا و تفألت بکذا»، به صورت تخفیف و قلب؛ و مردم به ترک همزه [در این کلمات] عادت کرده‌اند. یعنی ما در زبان محاوره‌ای بیشتر «فال» می‌گوییم تا «فأل».

فأل یعنی اگر مردی بیمار باشد و می‌شنود که شخص دیگری می‌گوید «ای سالم»، یا اگر چیزی گم شده باشد و یابنده می‌شنود که دیگری می‌گوید «ای یابنده»، در این صورت او می‌گوید: «این را نشانه‌ای مثبت دیدم.» یعنی اگر بیمار باشد، شفا پیدا می‌کند و اگر چیزی گم کرده باشد، آن را پیدا می‌کند یا آن چیزی را که گم کرده بود خواهد یافت. و سبحان‌الله، این همان معنای مثبت‌اندیشی است؛ مانند توسم.

به یاد می‌آورم که شیخ حبیب سعیدی در یکی از سخنرانی‌هایش دربارهٔ این موضوع صحبت کرد. مثلاً وقتی انسان پس از زیارت یکی از مرقدهای مقدس [به جایی] می‌رود، شخصی که او را نمی‌شناسد به او می‌گوید: «تقبل الله زیارتك»، پس او در این موقع نشانه‌ای مثبت می‌بیند یا توسم می‌کند، مانند چیزی که می‌گوییم. و این به معنای آن است که این بشارتی برای اوست؛ یعنی احتمال قبول شدن زیارت، ان‌شاءالله، وجود دارد.

خیلی خوب، مثبت‌اندیشی در اصطلاح علم روان‌شناسی، و امروز در مورد علم روان‌شناسی مثبت‌اندیشی صحبت خواهیم کرد. و این نوع یا شاخه‌ای جدید از علم روان‌شناسی است که نسبتاً جدید است؛ یعنی خیلی قدیمی نیست، و به بررسی، پژوهش و مطالعهٔ مفاهیم مثبت‌اندیشی در زندگی انسان می‌پردازد.

ادامه دارد...

مهم‌ترین خبر جهان!

سید احمدالحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام!

فرستاده امام مهدی و دعوت‌کننده به سوی او، یمانی موعود، سال‌هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی‌دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخرالزمان متولد می‌شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی‌ها آمده است.